

ادامه تشنج و ناآرامی در شهرهای مختلف کشور

- * آخوندها نسبت به آینده رژیم خود بیمناک شده اند.
- * کروی: "حوادثی که رخ می دهد نشان می دهد که ما باید کمیته انقلاب را حفظ و تقویت کنیم".



دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۶۸ برابر با ۱۲ مارس ۱۹۹۰
بهاره گریال سال ششم - شماره ۲۹۷

«امام زدائی» به سیاق آذری قمی

سخنرانی آذری قمی عضو فقهای شورای نگهبان و از سردمداران بنام جریان رسالت، در تریبون نماز جمعه چهارم اسفند ماه تهران، بازتاب اعتراضی گسترده‌ای را در صفوف نیروهای جبهه حزب اله برانگیخت. آذری قمی در این سخنرانی و نیز در سرمقاله‌ای که متعاقب آن در روزنامه رسالت نوشت، از کسانی که در حوزه علمیه قم، مرجعیت و رهبری خامنه‌ای را رد کرده‌اند انتقاد کرد و ضمن دفاع از ولایت مطلقه فقیه و طرفداری از خامنه‌ای، ادامه اعتبار فتاوی خمینی را زیر سوال برد. او تصریح کرد که اگر خامنه‌ای ولی فقیه است و ولایت مطلقه دارد، دیگر خطامام خمینی و اندیشه‌ها و سخنان او - به مثابه فتاوی یک فقیه مرده - نمی‌تواند همچنان به عنوان اصول تغییر ناپذیر جمهوری اسلامی باقی بماند و باید احکام و اندیشه‌های فقیه زنده بر جامعه حاکم شود. باید شرایط زمانی و مکانی از سوی ولی فقیه در نظر گرفته شود. او گفت که شرایط زمانی و مکانی حاضر با زمان حیات خمینی متفاوت است. بنابراین پس از "رجعت معظم له" باید احکام و اندیشه‌های او مورد تجدید نظر قرار گیرد.

بقیه در صفحه ۵

گزارش‌ها بر ادامه و شدت گیری تظاهرات و حرکت های اعتراضی مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی دلالت دارند. این حرکات اعتراضی در بسیاری از شهرهای کشور روی داده است. شدت اعتراضات بحدی است که رژیم نیروهای نظامی و انتظامی بویژه نیروهای قابل اعتماد خود - کمیته چی ها و پاسداران - را به حالت آماده باش غیررسمی در آورده و در تلاش تقویت آنهاست. کروی بی رئیس مجلس نطقی اظهار داشت: "حوادثی که رخ می دهد نشان می دهد که ما باید کمیته انقلاب اسلامی را حفظ و تقویت کنیم تا

بتواند به مسئولیتش بخوبی عمل کند". نیاز شدید حکومت به اهرم های قابل اعتماد برای سرکوب مردم خود را در درخواست فرماندهان سپاه برای مشارکت در ساختار قدرت سیاسی و افزایش سهم و نقش خود در آن نیز به نمایش می گذارد. محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران در گردهمایی سراسری فرماندهان سپاه اعلام کرد: "پاسداران باید عضو حکومت باشند" و "برای حفظ اسلام و انقلاب ما باید نیروهای انقلابی جایگاه مشخص بقیه در صفحه ۳

کمبود همه چیز جز اختناق

در دو شماره پیش، بخشی از نامه‌ای را که از ایران به دستمان رسیده است با عنوان "حکومت اسلامی و حقوق بشر" درج کردیم. در آن بخش از نامه، ترفندهای رژیم جمهوری اسلامی در جهت به انحراف کشاندن هیئت نمایندگی سازمان ملل متحد برای بررسی تخلفات رژیم در هر صه حقوق بشر، تصویر شده بود. اینک به درج بخش دیگر نامه که به تصویر زندگی روزمره مردم و فشارهای مختلف اقتصادی و سیاسی از جانب رژیم بر مردم پرداخته است، می پردازیم.

می برد. قیمت آب، برق، تلفن، تمبر پستی، حق الثبت و کل آنچه که به جیب دولت می رود بالا رفته است. روشن و بنزین اتومبیل به همان قیمت زمان جنگ باقی مانده است. قیمت این فرآورده‌ها روی قیمت سایر کالاها تاثیر مستقیم دارد.

روز ۱۸ بهمن روزنامه‌ها خبر دادند که شورای اقتصاد، افزایش ۵۵ درصد نرخ کالباس و بقیه در صفحه ۶

.. دولت، آن بخش از مواد مصرفی را که در دسترس تعاونی‌های وابسته به دولت است، بدون توجه به اثرات آن در بازار آزاد، گران میکند. قیمت شیر، ماست، کره، خانه، نخود، لوبیا، عدس، لپه، ماش و... را با صدی غیر قابل تصور بالا می برد. کره وارداتی که در بازارهای جهان ارزان ترین قیمت را دارد به قیمت کیلویی ۳۴ تومان در تعاونی سپه آن هم نه همه جا به فروش می رسد و سایر قیمت‌ها را به همین میزان بالا

در این شماره

* سپاه پاسداران خواستار افزایش سهم سیاسی خود در حاکمیت است
در صفحه ۴

* شکست کودتای ارتجاعی در افغانستان
در صفحه ۱۶

* گارباچف: وحدت آلمان تنها به آلمانی‌ها مربوط نیست
در صفحه ۱۶

* افزایش نفوذ بنیادگرایان اسلامی در ترکیه
در صفحه ۱۳

ارزیابی کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
از گزارش پروفوسور گالیندوپل

کمیسیون حقوق بشر باید جمهوری اسلامی را محکوم کند!

در صفحه ۲

اندیشه‌ها و برداشتها

* جنبه‌هایی از نقد تجربه سوسیالیسم

تر بانعلی عبدالرحیم پور (مجید)

در صفحه ۷

* ملتهای تحت ستم یا "مناطق محروم"؟

بممن خاکباز

در صفحه ۱۱

ارزیابی کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

از گزارش پروفیسور گالیندوپل

کمیسیون حقوق بشر باید جمهوری اسلامی را محکوم کند!

مموطنان!
در اثر مبارزه پیگیرانه آزادیخواهان ایران و فشار مراجع بین المللی، جمهوری اسلامی سرانجام تسلیم شد و با بازدید یک هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر از زندان های جمهوری اسلامی موافقت کرد. این امر یک پیروزی برای جنبش آزادیخواهان مردم ایران و یک عقب نشینی جدی برای رژیم است. در حقیقت پس از یازده سال پیکار نابرابر که طی آن خون آزادیخواهان سیلاب شد، برای اولین بار شماری از زندانیان سیاسی و خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی فرصتی تاریخی بدست آوردند که با یک مرجع صلاحیتدار بین المللی دیدار کنند تا او را با جنایات رژیم علیه مردم آزاده ایران از نزدیک آشنا کنند. اکنون این هیئت که به سرپرستی پروفیسور گالیندوپل از زندان های جمهوری اسلامی بازدید کرده، حاصل تحقیقات کوتاه مدت خود را به صورت گزارش مفصلی انتشار داده است. این گزارش هلیرفم برخی نارسائی ها، با انعکاس اظهارات شاهدان عینی در زندان ها و شخصیت های سیاسی مخالف و نقل مضمون نامه های دریافت شده، بخشی از حقایق هولناک و تکان دهنده درباره بازداشت ها، ناپدید شدن ها و شکنجه هزاران زندانی سیاسی و از گورهای دسته جمعی، از بمب گذاری علیه مخالفان، از نقض آزادی مسافرت، ارتباطات، مطبوعات، اجتماعات، احزاب و انتخابات، از تجاوز به حریم خانواده و از اعمال تبعیض علیه اقلیت های مذهبی در جمهوری اسلامی، رابازگویی کند. این گزارش به دلیل مستند شدن به اظهارات شاهدان زنده جنایات رژیم یک سند معتبر بین المللی است و باید پایه محکومیت رژیم در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل قرار گیرد.

اظهارات آقای مجدی بازرگان در دیدار با هیئت اهرامی، گویا به تضییقات رژیم علیه نهضت آزادی محدود بوده است. در گزارش تنها اظهار نظر بازرگان در باره فشار رژیم علیه شخص وی و نهضت آزادی انعکاس یافته، و درباره اهدام های وسیع، شکنجه های وحشیانه زندانیان سیاسی و اعمال سرکوب خونین علیه دیگر سازمان ها، از قول او چیزی نوشته نشده است. همچنین در گزارش آمده است که هیئت خواهان ملاقات با ایت الله منتظری شده ولی این ملاقات سرنگرفته است. مردم انتظار داشتند که منتظری مخالفت خود را با اعمال و وحشیانه رژیم در زندان ها و یا اهدام های دسته جمعی، با هیئت در میان گذارد و یا به طریقی هیئت را یاری رساند تا به اطلاعات مورد نیاز خود دست یابد. در بخشی از گزارش اظهارات آقای نورالدین کیانوری درج شده است. او در حالی که دست های فلج و انگشتان شکسته خود را نشان می داده، اعمال شکنجه علیه زندانیان را تأیید کرده و اهدام هزاران زندانی بی گناه توسط رژیم را محکوم می کند. علاوه بر این کیانوری دو اتهام اصلی رژیم، جاسوسی برای یک دولت خارجی و توطئه برای براندازی رژیم را تکذیب میکند. اهمیت این گزارش در استناد آن به اظهارات شاهدان عینی در برابر یک مرجع معتبر بین المللی است. در همین حال باید گفت که این گزارش هنوز کامل نیست و همه ابعاد جنایات رژیم را آشکار نکرده است. گزارش در برخی موارد نادقیق است. مثلاً بعضی اقدامات برخی نیروها را با تروریسم دولتی برابر کرده است، بدون آنکه از نقش تروریسم دولتی و آزادی کشی رژیم در تقویت زمینه برای این گونه اقدامات یاد کند. اگر آقای گالیندوپل در هنگام تنظیم گزارش با همه احزاب و سازمان ها و محافل دمکراتیک و شخصیت های مخالف رژیم

تماس می گرفت، بدون شک این نارسائی ها بر طرف می شد. گرچه هیئت از سوابق مربوطه درگیری حکومت با این نیروها سخنی نگفته، اما آماج اصلی در گزارش مربوطه، جمهوری اسلامی است.
سران رژیم برخلاف وعده هایی که دادند، په هیئت اجازه ندادند تا با مردم، همه زندانیان سیاسی و افراد مطلع گفتگو کنند و از همه زندان ها بازدید نمایند. با این همه، همین گزارش ناکافی هیئت، آن حداقل عناصر لازم برای محکومیت جمهوری اسلامی در اجلاس کنونی کمیسیون حقوق بشر را بدست داده است.
مردم آزادیخواه ایران!

در پی انتشار این گزارش دستگاه تبلیغاتی رژیم به تلاشی بزرگ دست زده است تا شاید با بهره برداری از کاستی های گزارش، حقایق را وارونه جلوه دهد و خود را تبرئه کند. البته اگر این رژیم پلید غیر از این می کرد، تعجب آور بود. مایه شگفتی بود اگر رژیم می پذیرفت گزارش گالیندوپل موید نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی است.

با انتشار گزارش نه تنها نیروها و سازمان های آزادیخواه کشور خواهان محکومیت رژیم بر اساس همین گزارش شدند، بلکه بسیاری از اعضای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز گزارش را نشانه دیگری یافتند از نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی.
اکنون مطالبه عاجل همه نیروهای آزادیخواه ایران از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، محکومیت قاطع جمهوری اسلامی است. این کمیسیون علاوه بر گزارش خود، اسناد و مدارک غیر قابل انکاری در دست دارد که اقدامات و جنایات رژیم علیه آزادی را تأیید می کند. کمیسیون می تواند و باید بر اساس مدارک موجود، رژیم را محکوم کند. علاوه بر آن آزادیخواهان ایران خواهان آن هستند که این کمیسیون لغو فوری احکام اهدام صادر شده در زندان های ایران، لغو شکنجه و پایان دادن به نقض حقوق بشر را بطور رسمی از جمهوری اسلامی مطالبه بکند. با استفاده از همه امکانات، رژیم را به پذیرش گشایش دفتر حقوق بشر و نیز دفتر کمیته صلیب سرخ جهانی در تهران جهت بازدید دائم از زندانهای ایران و ادار سازد.

نیروهای مترقی ایران، فعالین جنبش دمکراتیک!
بر خورد مسئولانه با تلاشهای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای مستند کردن جنایات رژیم نه تخطئه این تلاشها و دلسرد کردن هیئت نمایندگی بلکه یاری همه جانبه به هیئت نمایندگی کمیسیون به منظور ارائه گزارش کاملتر است.

در این راستا همه آزادیخواهان ایران در داخل و خارج کشور وظیفه دارند که با ارسال اسناد، مدارک و اطلاعات برای هیئت، هیئت مزبور را یاری رسانند. علاوه بر آن وظیفه دارند که با همه امکانات بهر طریق که می توانند رژیم را تحت فشار بگذارند تا با باز دید مجدد هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر و تامین فعالیت آزاد آن موافقت کند.

در این شرایط انجام این وظایف یگانه بر خورد مسئولانه با تلاشهای کمیسیون حقوق بشر است. با این امید که تلاشهای پیگیرانه و همه جانبه ما به استقرار آزادی در میهن منجر شود. باشد که دامن میهن عزیز ما از لکه ننگ جمهوری اسلامی پاک شود.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت

۱۳۶۸ اسفند ۱۱

رستار باد فریاد اعتراض خلق علیه ترور و اختناق، علیه شکنجه و اعدام!

پیرامون گزارش نهائی کمیسیون حقوق بشر

ادامه تشنج و ناآرامی در شهرهای مختلف کشور

بقیه از صفحه اول

بوقوع پیوسته است. برخی منابع از وقوع تظاهرات و اعلام حالت فوق العاده در شهر کازرون در فارس خبر داده‌اند. محلات مختلف تهران نیز شاهد بروز خشم و نفرت مردم از رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی بوده است. در ونک، تهران پارس، میدان فوزیه (امام حسین)، بلوار کشاورز و بخش‌های مختلفی از شمال شهر تهران تظاهراتی به وقوع پیوسته است. بر اثر اقدامات سرکوبگرانه پاسداران رژیم، ده‌ها نفر بچگونگی کشته شده‌اند. از تعداد کشته‌شدگان اطلاع دقیقی در دست نیست. در تهران نیز حالت حکومت نظامی اعلام نشده برقرار است.

برای جلوگیری از ارسال خبر به خارج از کشور، مکالمات تلفنی محدود شده و ارسال نامه‌های پستی تقریباً متوقف شده است. معدود نامه‌هایی که به خارج از کشور رسیده‌اند کاملاً باز شده و مورد بازرسی قرار گرفته‌اند.

سازمانی در بدنه حکومت داشته باشند تادیگران نتوانند آنها را از صحنه کشور خارج کنند. از بسیاری از شهرهای کشور خبر اعتراض و تظاهرات و درگیری می‌رسد.

به دنبال اعدام تعدادی از مبارزین کرد چندین شهر کردستان منجمله سنندج، سقز و مهاباد صحنه تظاهرات ضد حکومتی مردم بود. تظاهرات در سنندج از گستردگی و تداوم بیشتری برخوردار بود. وبه درگیری مردم با پاسداران منجر شده است. در مناطقی از اصفهان حالت فوق العاده برقرار شده و واحدهای نظامی و انتظامی در این مناطق مستقر شده و مرتباً در حال تردد هستند.

در تبریز وضعیت شهر ناآرام است و نیروهای سرکوبگر رژیم به مقابله با تظاهرات مردم در این شهر پرداخته‌اند. آتش سوزی‌هایی نیز در جریان تظاهرات مردم

سیاسی و ارقام مبالغه آمیز در این مورد قابل ذکر است. این خطا امکان آن را فراهم کرده است که رژیم آدمکش جمهوری اسلامی با تکیه بر تعدادی نام فیر واقعی از اعدام شدگان، بتواند درباره جنایات هولناک اعدام هزاران زندانی سیاسی عوام‌فریبی کند.

رژیم گزارش نماینده ویژه سازمان ملل را در آغاز "در مجموع مثبت" ارزیابی و از آن استقبال کرد به تدریج رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی لحن تندتری نسبت به آن اتخاذ کردند. اما در باره‌ب خود گزارش در روزنامه‌های حکومتی همان وقاحت و دروغ‌گویی آخوندی نمودار شد. بدون آنکه حتی یک نمونه از شواهد محکومیت رژیم بازتاب یابد، تلاش شد سخنان شعوبد وابسته به حکومت که در متن گزارش آمده است، قضاوت نماینده ویژه سازمان ملل و هیات اهرامی قلمداد شود. در تیحان سه شنبه ۸ اسفند در این زمینه آمده است:

"نماینده ویژه در بخشی دیگر از این گزارش ادعاهای مربوط به اعدام های غیر قانونی، شکنجه، جایگزینی زندانیان، بگه داشتن زندانیان پس از پایان دوره محکومیت شان و محکومیت افراد از سوی مقامات رده پائین بدون حضور وکیل و راجعاً به نقل از اظهارات شاهدان از جمله کسانی که به دلیل فعالیت‌های مخفی سیاسی علیه دولت دستگیر شدند را رد کرد و نوشته است این افراد مطالب متضادی با موارد فوق اعلام کردند."

در روز ۲۷ فوریه رونالدو گالیندویل برای توضیح پیرامون گزارش خود یک مصاحبه مطبوعاتی در ژنو ترتیب داد. در این مصاحبه وی با صراحت بیشتری جمهوری اسلامی را بخاطر پایمال کردن حقوق بشر در ایران محکوم کرد. در این مصاحبه گالیندویل داشتن نقش میاجی برای آزادی کروگان‌های قریبی در لبنان و اینکه به همین دلیل گزارش خود را به نفع رژیم ایران رقیق تر کرده است، رد کرد.

به دنبال انتشار گزارش فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در پایان سفر هشت روزه او به ایران، موضع گیری‌های متفاوتی در قبال آن صورت گرفت. گالیندویل در گزارش خود که بخش‌های اصلی آن در شماره گذشته نشریه اکثریت درج شده، مشاهدات خود از زندان‌ها، گفتگو با برخی از زندانیان و بعضی از کسانی که به محل اقامت وی مراجعه کرده بودند و همچنین نتایج دیدار و گفتگو با مقامات جمهوری اسلامی را بازتاب داده است. نحوه تنظیم گزارش و انعکاس هم‌ارز همد مشاهدات، که بدون توجه به برنامه‌ریزی و سازماندهی گسترده رژیم برای وارونه جلوه دادن حقایق و ترغیبها و زمینه چینی‌های مامورین آن انجام یافته، لگدکوب شدن حقوق بشر در ایران را بسیار کمرنگ تر از واقعیت تصویر کرده است. دست اندرکاران امر در جمهوری اسلامی جمع کثیری از عوامل خود و اعضای خانواده‌های پاسداران و مامورینی که توسط وابستگان سازمان مجاهدین خلق ترور شده‌اند را به محل اقامت نماینده ویژه سازمان ملل کشاندند تا با حضور و گواهی شفاهی و کتبی خود و در کنار آن، اوباشگری سازمان یافته بخشی از آنها، جنایات عظیم رژیم را لایوشانی کنند. از ملاقات نماینده ویژه سازمان ملل با زندانیان سیاسی زن ممانعت نه عمل آمد و تمامی ترغیبها بکار گرفته شد تا خانواده‌های اعدام شدگان و زندانیان سیاسی امکان دسترسی به نماینده ویژه سازمان ملل را نیابند. همه این تمهیدات بر فضای گزارش‌نمایی سایه افکند و بر زمینه حقوقی چنین گزارش‌هایی، تنها گوشه‌ای از جنایات عظیم رژیم جمهوری اسلامی در قبال مردم ایران بازتابانده شد. در این گزارش تروریسم دولتی و "تروریسم گروه‌های شورس" به نوعی هم‌ارز قلمداد شده و رابطه و تناسب بین آن دو نادیدد گرفته شده است.

در این میان خطای سازمان مجاهدین در زمینه ارائه لیست‌های نادقیق از اعدام شدگان



تصویب اساسنامه فرهنگستان زبان

و ادب فارسی

شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی، اساسنامه "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" را به تصویب رساند. طبق این مصوبه، ایجاد این فرهنگستان، بر عهده وزارت فرهنگ و آموزش عالی گذاشته شده است. روابط عمومی شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی، اهداف ناظر بر تأسیس این فرهنگستان را چنین بر شمرده است:

- ۱- حفظ قوت و اصالت زبان فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی ایران و زبان دوم عالم اسلام و حامل معارف و فرهنگ اسلامی.
- ۲- پروردن زبان معذب و رسا برای بیان اندیشه‌های علمی و ادبی و ایجاد دانش معاصر و معارف تاریخی در نسل کنونی و نسل‌های آینده.
- ۳- رواج زبان و ادب فارسی و گسترش حوزه تلمروی آن در داخل و خارج از کشور.
- ۴- ایجاد نشاط و بالندگی در زبان فارسی به مناسبت مقتضیات زمان و زندگی و پیشرفت علوم و فنون بشری با حفظ اصالت آن.

تعیین مهلت دو ماهه برای دستیابی به اهداف مشخص در مذاکرات

صلح ایران و عراق

تحکیم مقررات آتش‌بس و آزادی کشتیرانی در خلیج فارس^۱ از جمله این موازداست. مذاکرات جهت هادی سازی بهره برداری از اروندرود و موضوعاتی چون تعیین مسئول آغاز جنگ، بازسازی و کمک جامعه بین‌المللی برای تأمین خسارات جنگی و امنیت منطقه نیز از جمله مسائلی است که در دستور کار تازه دبیر کل گنجانده شده است. مساله عقب نشینی نیروهای عراقی به مرزهای شناخته شده بین‌المللی و تبادل اسرا به عنوان اولویت‌های قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل، نیز در دستور کار مربوط جای ویژه خود دارد.

این نخستین باری است که شورای امنیت - پس از گذشت ۱۸ ماه از زمان برقراری آتش‌بس - برای مذاکرات صلح بین دو کشور، جهت دستاوی به اهدافی مشخص، سقف زمانی تعیین می‌کند.

سپاه پاسداران خواستار افزایش سهم سیاسی خود در حاکمیت است

مفته گذشته، شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور اعلامیه‌ای، از تلاش‌های دبیر کل این سازمان جهت برگزاری مذاکرات مستقیم صلح بین ایران و عراق تحت نظارت وی و با دستور کار مشخص، حمایت کرد و برای این دستور کار تازه، یک سقف زمانی دو ماهه تعیین نمود.

شورای امنیت همچنین از خاویر پرزدو کوئیار خواست تا در پایان این مهلت، گزارش نتیجه کار را به اطلاع اعضای شورای اسناد اعلامیه مزبور از دولت ایران و عراق خواسته است تا با دبیر کل سازمان ملل در این زمینه همکاری کنند.

بنا به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، دستور کار جدید دبیر کل، گسترده‌تر از دستور کار پیشین او بوده و در برخی موارد نیز با دیدی فیر واقع‌بینانه آفشته است. "مساله

محسن رضائی فرمانده کل سپاه پاسداران، در گردمائی سراسری بیش از هزار تن از فرماندهان و مسئولین رده‌های مختلف سپاه، به مناسبت روز پاسدار، با تاکید بر "روشن شدن جایگاه تشکیلاتی و حقوقی پاسداران" در ساختار قدرت سیاسی، خواستار افزایش سهم و نقش سیاسی سپاه در حاکمیت جمهوری اسلامی شد. او خاطر نشان کرد که سپاه، "متمایز از سایر ارگان‌های نظامی و انتظامی" بوده و دارای "بافت تشکیلاتی محتض به خود و فیر قابل قیاس با دیگر نیروهاست" لذا نمی‌توان آنرا در کشاکش قدرت، از سهمی که به اعتبار عملکرد و

جایزه سینمایی "هنر و تجربه" برای فیلم کیارستمی

تصمیم هیات داوران را برانگیخت. این فیلم طی سه سال اخیر، برنده جوایز متعددی شده است که از جمله، جایزه لوح زرین بخاطر بهترین کارگردانی و صدابرداری، جایزه ویژه هیات داوران، پنجمین جشنواره فیلم فجر، همچنین جایزه پلنگ برنزی و پنج جشنواره لوکارنورامی توان نام برد.

عباس کیارستمی، سینماگر و افهگر و صاحب سبک، در جشنواره سینمایی "آر. سی. سی" فرانسه با فیلم "خانه دوست کجاست؟" به موفقیت تازه‌ای دست یافت و جایزه سینمایی "هنر و تجربه" این جشنواره را از آن خود کرد. فیلم "خانه دوست کجاست" در بخش مسابقه‌ای این جشنواره - که از هر کشور تنها یک فیلم شرکت داشت - به نمایش درآمد و توجه و

افزایش سطح حداقل دستمزد کارگران

ریال) بطور مساوی بر سایر سطوح مزد اضافه خواهد شد.^۲

مطابق این مصوبه، از آغاز سال ۱۳۶۹، مجموع دریافتی کارگر متاهل با احتساب مزد ثابت (به اضافه کمک هزینه مسکن و خواروبار و عائله مندی) پس از کسور قانونی، حداقل ۴۵۰۰ تومان در ماه و مجموع دریافتی کارگر مجرد (با احتساب حق مسکن و خواروبار) ۳۲۴۰ تومان در ماه تعیین می‌شود.

محسن خواجه نوری، معاون نظارت بر روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی، هفته گذشته طی یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: "حداقل دستمزد روزانه یک کارگر متاهل با ۲ فرزند (تا سن ۱۲ سال)، بر اساس هزینه زندگی و تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی برای سال آینده افزایش یافت. و طبق مصوبه شورای عالی کار، حداقل مزد روزانه یک کارگر هادی مشمول قانون کار از ۸۳۰ ریال به ۱۰۰۰ ریال رسید.^۳ او اضافه کرد: مابه‌التفاوت این دو مبلغ (۱۷۰



بساطکتابفروشی روبروی دانشگاه

«امام زدائی» به سیاق آذری قمی

بقیه از صحنه اول

از روز هشتم اسفند، با سفرانی کروبی رئیس مجلس علیه آذری قمی، موج گسترده‌ای از اعتراض و انتقاد افشاگرانه توسط نیروهای حزب الهی مجلس، مطبوعات و انجمن‌ها اسلامی، علیه آذری قمی و جریان رسالت براف افتاد. در مجلس، حجت الاسلام بیات نماینده زنجان نائب رئیس مجلس، آذری قمی و رسالتی‌ها را به عنوان «مخالف خط امام» مورد حمله قرار داد و گفت: «این‌ها در فکر این هستند که اعلام کنند عصر خمینی بزرگ به پایان رسیده است.» او از امت حزب اله و از صاحبان قلم و بخصوص طلاب، خواست که در «خنثی کردن این توطئه‌ها آرام ننشینند و مواضع صریح خود را در مقابل ایشان که ارکان شان رسالت در تحریف و قلب حقایق و سخنان امام دارد، اعلام نمایند.»
ولایتی نماینده تهران نیز در این رابطه گفت: «به ذهن مان هم خطور نمی‌کرد که استکبار جهانی و در رأس آن آمریکا، به این زودی، قبل از سال امام، امام زدائی را شروع کند.» او از تریبون مجلس خطاب به آذری قمی و رسالتی‌ها پرسید: آیا شما با تمسک به رهبر فعلی نمی‌خواهید، پیامبر این انقلاب را کنار بزنید؟»

ولایتی در ادامه سخنان، ضمن طرح یک رشته سوالات افشاگرانه علیه جریان رسالت، مدعی شد که: «اسلام آمریکایی، اسلام سرمایه‌دارها، همانا که مدعی بودند پیامبر نجاتند و اگر سرمایه‌دارها آزاد باشند گرانی و تورم مهار می‌شود، کالا فراوان می‌شود و سرمایه‌دارها قیمت را پائین خواهند آورد، شکست خورده است.»

روزنامه کیهان بنوبه خود، «الفاظ تفرقه افکنانه آقای آذری قمی» را به باد شهادت گرفت و تاکید کرد که «اصول خط امام (اسلام ناب محمدی)، قابل رد، نقض و مخالفت نیستند. اگر این اصول بر اساس تغییر زمان و اوضاع و احوال قابل تغییر باشند و به عنوان چارچوب‌های ثابت پذیرفته نشوند، همان نسبی‌گرایی در معرفت دینی حادث می‌شود که

نتیجه آن جز فنای تفکر دینی و دین نیست.»

کیهان با طرح سئوالی حساب شده و زیرکانه از آذری قمی، تلاش کرده خامنه‌ای را نیز به موضع‌گیری تبری جویانه از اظهارات آذری قمی، وادارد و در فیر اینصورت، دم خروس هم‌زمانی مصلحت آمیز خامنه‌ای با حزب الهی‌ها در دفاع از میراث خمینی را نشان دهد. روزنامه کیهان می‌پرسد:

«آقای آذری باین سئوال باید پاسخ بگویند که اگر خط امام قابل تغییر است، ... تاکیدات مکرر مقام معظم رهبری (خامنه‌ای) بر ادامه راه و خط امام، به چه دلیل است؟»

روزنامه کیهان، همچنین نوشت که: آذری قمی با حمایت از خامنه‌ای قصد تفرقه افکنی در میان رهبران رژیم را دارد و تهدید کرد که در صورت ادامه و تکرار موضع‌گیری‌های انحرافی‌اش، دست به «انتشار سوابق او» خواهد زد.

واقعیت آن است که تجدید نظر در احکام و اندیشه‌های خمینی و «امام زدائی»، به سبک و سیاق آذری قمی و جریان رسالت، حاوی هیچ نوید اصلاح‌گرانه‌ای در ساختار و مضمون ولایت مطلقه فقیه نبوده و نیست. مواضع جریان رسالت به گواهی منازعات سیاسی و نظری آن با حزب اله پیرو خمینی طی ده سال اخیر، چه در هرصه «فقه سنتی، فقه پویا»، و چه در هرصه‌هایی چون مسئله مالیات‌ها، قانون کار و تامین اجتماعی و حتی در نحوه «درک اسلامی» از مسائل هنری، بیانگر آنچنان درجه‌ای از عقب‌ماندگی و جمود فکری است که حتی در ابعاد فرهنگ متحجر جمهوری اسلامی نیز، انگشت نداشت. آخوند آذری قمی از نظریه پردازان الهام‌بخش پیش‌نویس فوق ارتجاعی قانون کار توکلی بود. همو بود که انبان متعفن «فقه سنتی» ظالمانه‌ترین ابواب فقهی حاکم بر مناسبات کار، نظیر «باب اجاره» را بیرون کشید و آنرا پشتوانه شرعی لایحه کار توکلی قرار داد. همو بود که ارائه خدمات تامین

اجتماعی به کارگران و کارمندان را «فیر شرعی» دانست و خواستار آن شد تا بجای حق تامین اجتماعی، اصل «صدقه و انفاق» و دستگیری از مستمندان «نشاند» شود!

آذری قمی و همفکرانش که طی سالیان اخیر، هیچ فرصتی را برای سنگ اندازی در برابر تصویب قوانین اصلاح طلبانه از دست نداده و به مثابه پاسداران اصلی شرع و فقه سنتی در شورای نگهبان و به عنوان نزدیکترین سخنگویان کلان تاجران قارتگر، بر هر آنچه که حتی «مجلس جمهوری اسلامی» نیز درمی‌آمد، مرکب تکفیر می‌پاشیدند، اینک در پاسخ به «ضرورت تطبیق با شرایط زمانی و مکانی جدید» علم تحول و تجدید نظر بلند کرده‌اند.

راست این است که «شرایط»، بویژه از مرگ خمینی باینسو، به لحاظ آرایش و موازنه قوای جناح‌های حاکمه هوش شده است.

اینک مجموعه شرایط یعنی خلا، وجود خمینی، تقویت مواضع رسالتی‌ها در ارگانه‌های بالای حکومتی و قبضه برخی از آنها (بویژه قوه قضائیه) توسط آنها، وجود فصل مشترک‌های مهین میان رسالتی‌ها و خامنه‌ای، و مهمتر از همه نقش ثقیل بازار و کلان تجار در اقتصاداز هم گسیخته کشور و ناگامی‌های هدیده دولت در مهار اقتصادی و سوق تقدینگی

۱۷۵۵ میلیارد تومانی بخش خصوصی در مجاری تولیدی و خدماتی ضرور... به نمایندگان سیاسی و فکری این نیروها امکان تعرض بیشتری داده و به آذری قمی نیز مجال آنرا داده است که بیشتر بخواند.

این فزون خواهی، در شرایط تعمیق بحران اقتصادی و گسترش ناراضی‌ها و اعتراضات توده‌ای، بنو به خود کشاکش‌های درون حکومتی و بحران رژیم را بیش از پیش تشدید می‌کند. روزنامه کیهان در این خصوص هشدار می‌دهد که «هیچ آفتی برای نظام جمهوری اسلامی و مقام ولایت فقیه مملکت‌تر از آن نیست که کسانی آگاهانه یا ناآگاهانه، همه اختلافات... را به حوزه مخالفت یا موافقت با ولایت فقیه و رهبری بکشانند و با کشیدن یک خط‌شوم بین جمع نیروهای مومن به انقلاب و مطیع رهبری، آنان را رودر روی هم قرار دهند.

طی ده سال حاکمیت جمهوری اسلامی، هر بار اختلافات و منازعات درون حکومتی شدت می‌گرفت خمینی پس از تحمل کشاکش نیروهای درگیر، سرانجام برای پایان دادن آن حرف آخر را میزد، اما اینک جانشینان خمینی را رفته رفته این بیم فرا می‌گیرد که اوج گیری این منازعات، کار را به آنجا نکشانند که این بار حرف آخر را مردم بزنند.



کمبود همه چیز جز اختناق

بیتداز صحنه اول

سوسیسی و نوشابه را که با توجه به سیاست های ارزی جدید دولت و فروش ارز ترجیحی رقابتی به تولید کنندگان طرح مشمول ۱۳۱ تلم کالافو کرده و به همان قیمت سابق بازگرداند، اما هلیرفم این خبر افزایش بها به میزان ۵۵ درصد در مورد اجناسی که ذکر شد به مدت ده روز است که در بازار به اجرا درآمده است.

در کجای دنیا چنین بی بند و باری در قیمت ها، بخصوص ارزاق مردم وجود دارد. وقتی شیر از شیشه ای ۲ تومان، ماست از پاکتی ۳/۵ تومان به ده تومان، کره از ۱۲۰ تومان به ۳۲۴ تومان توسط دولت ترقی میکند و سایر اجناس نیز به همین منوال، چرا کاسب بازار، چند برابر، بهای اجناس خود را ترقی ندهد؟ چرا تعمیرکاران وسایل برقی خانگی، اتومبیل، لوله کشی آب و همه تعمیرکاران دو برابر و سه برابر قیمت ها را بالا ببرند که فلان بازنشسته اداری نتواند برای تعمیر حمام خانه اش تعمیرکار صدا کند.

در چنین اوضاع اقتصادی بحرانی، به جای اینکه دلارهای ما در جهت تهیه و خرید مایحتاج اولیه تولیدات داخلی به کار گرفته شود، میلیون ها دلار صرف نگاهداری نیرو در لبنان و کمک برای استقرار حاکمیت اسلامی آن سامان می شود و سوریه هر سال چند میلیون بشکه نفت به نصف قیمت و به صورت نسبه خریداری می کند، در سایر کشورهای اسلامی دلارهای نفت ایران صرف تحریک و برانگیختن مردم و انحراف از مسیر اصلی مبارزات ملی آنان می شود. مردمی که برای استقلال و آزادی خود مبارزه می کنند

ناگاه متوجه می شوند که هواملی ناشناخته شعارها را عوض می کنند و مسیر مبارزه را به کجراه می برند. مسایل ملی و مشکلات اجتماعی به ناگاه مسایل مذهبی جلوه داده می شوند. ملت شان "امت" خوانده می شود، اسلحه های گرم از زیر بهایهای آخوندهای ایرانی به زیر بهایهای آخوندهای مملکت خودشان تحویل داده می شود و در رسانه های گروهی جمهوری

اسلامی به پشتیبانی از "برادران مسلمان" در مثلا آذربایجان شوروی اشک تمساح ریخته می شود و ... بدین ترتیب پول نفت مملکت را صرف اهداف توسعه طلبانه برای اسلام خودشان از لبنان و جامو و کشمیر گرفته تا افغانستان و پاکستان و آذربایجان شوروی می کنند.

علاوه بر گرانی، همه چیز مردم در این کشور بلازده لنگ و نارسا است. بهداشت در سطح پائین و وضع بسیار ناانجاری قرار دارد. دارو به نهایت کمیاب است و اغلب نسخه ها پیچیده نمی شود. مردم بسیاری را می بینی که نسخه به دست از دارو خانه به هلال احمر و از آنجا به دارو خانه های دولتی سر می زنند و نهایتا دست خالی برمی گردند و یا نسخه هاشان یک دوم و یک سوم پیچیده می شود قیمت دارو در بازار آزاد باور نکردنی است. در بیمارستانها تخت نایاب است و بدون ارائه چک بانکی و یا پول نقد غیر ممکن است که بتوان بیماران اورژانس را که این روزها به هلت فشارهای روحی و عصبی، فقر و تصادفات اتومبیل فراوان است در تختی خواباند. خدمات درون بیمارستانها کیفیتی بسیار پائین دارد. بیماریهای عفونی در کمین اکثریت مردمی است که خوراک و بهداشت کافی و مناسب ندارند. بیماریهای مالاریا، تراخم و سل به نسبت قابل توجهی افزایش یافته اند. در میان بیماران روانی درصد بسیار بالایی از آنان خودشان مستقیما از فقر و گرفتاری های مالی زندگی شکوه و شکایت می کنند. آموزش و پرورش در دبستان و دبیرستان وضع دشواری دارد. معلمین آگاه هیچگاه از ابراز نارضایتی از اوضاع زندگی شان باکی ندارند. مدارس دو، سه و حتی بعضی از آنها چهار شیفته است. معلمین باید برای تامین زندگی خود روزی ۱۵ تا ۱۵ ساعت درسه شیفت کار کنند و یا در خارج از مدرسه در ساعات بیکاری به رانندگی تاکسی، کرایه کشی و یا مسافربری بپردازند و در نتیجه از مطالعه باز می مانند و کیفیت کارشان پائین خواهد آمد. دانشگاه ها و دانشگاهیان نیز از فشارهای مالی و سیاسی به دور

نیستند. هنگام ثبت نام در دبیرستان ها تحت عنوان کمک مالی به مدرسه، از همه اولیا شهریه گرفته می شود و در مدارس شمال شهر این کمک ها تحت نام "همت هالی" ارقام بالایی را تشکیل می دهند. لوازم تحریر (مداد، کافذ و خودکار، پاک کن و ...) قیمت هایی باور نکردنی دارند.

صف های طویل مایحتاج عمومی، بخش قابل ملاحظه ای از وقت مردم را می گیرند. این روزها طویل ترین صف، صف سیب زمینی در میادین است. برای خرید گوشت، کره، پنیر، تخم مرغ، مرغ، قندو شکر و هر چیز و جنس کوچینی. باید ساعت ها در صف های طویل وقت تلف کرد. دولت هنوز از کوتاه کردن صف نان، این خوراک اصلی مردم، عاجز است. برای پخت ۴ صبح از ساعت ۳ بعد از نیمه شب و برای پخت ساعت ده صبح از ۸ صبح و برای پخت ۴ بعد از ظهر از ساعت ۲ بعد از ظهر، زن و مرد در صف های انتظار باید بایستند.

صف ها مراکز مبادله اخبار و اطلاعات، آگاهی ها، درد دل ها، ابراز دردها و رنج ها و اظهار نظر در مورد اوضاع مملکت توسط مردم است. این کار بویژه در صف های طویل روزنامه ها آنقدر مو جب نگرانی حکومت شد که در ضمن گران کردن قیمت شان، فروش آنها را هم به صورت آبونمان کرد تا از ایجاد صف برای خرید آنها جلوگیری کند.

سیاست اقتصادی دولت رفسنجانی به ورشکستگی گرائیده است. بازار یکی از همده ترین ارگان اقتصادی دولت که به یمن حسن رابطه و نزدیکی با آن از امتیازات قابل توجهی برخوردار است، وقتی با سیاست ارز رقابتی و ترجیحی دولت مواجه شد که به منظور کشاندن سرمایه ها از تجارت به برخی از هرصه های تولید مطرح شده بود، عملا خود را در برابر این سیاست یافت. چرا که این سیاست اقتصادی را هر چند باز به نفع بازار بود اینگونه ارزیابی می کرد که سود کلان و بی رویه ای را که در تجارت و بندو بست های ارزی و در ورود کالاها می صرفی به جیب می زد دچار محدودیت خواهد کرد. این سیاست دولت رفسنجانی شکست خورد و بحران اقتصادی جمهوری اسلامی همیق تر شد.

قیمت دلار آزاد تا هصر روز

مجددم بهمین به ۱۳۰ تومان رسیده بود که پس از تعطیلات دهه فجر امکات ترقی آن تا ۱۵۰ تومان وجود دارد. اجناس وارداتی و تولیدات داخلی دست اول یافت نمی شوند. مصرف کنندگان مجبورند کالاها را دست دوم و سوم از مغازه دارها بخرند و حق دلای چند مرحله ای آن را بپردازند. قیمت یخچال و فریزر، ماشین رختشویی و تلویزیون که نسبتا تنزل کرده بود مجددا در حال افزایش است.

معضل مسکن از بزرگترین نابسامانی های مردم است. حقوق بگیران دولت، کارکنان و کارمندان، معلمین و کارگران سخت ترین فشارها را در این رابطه تحمل می کنند. برای یک آپارتمان دو اطاق خواب یکصد متری از ششصد هزار تا یک میلیون تومان پیش پرداخت ۴ تا ۶ هزار تومان کرایه لازم است. قیمت هر متر مربع یک آپارتمان بناساز ظاهر فریب که تا دو سال پیش از ۱۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ تومان بود به ۳۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ تومان رسیده است. یعنی یک آپارتمان دو اطاق خواب صد متری در بدترین و ارزان ترین نقطه تهران ۳ میلیون و در نقاط متوسط تا ۶ میلیون تومان فروخته می شود. قیمت آپارتمان های مهندسی ساز و شیک که سر به فلک می زند.

پول هایی که از دل بازار بیرون کشیده می شود، به مصرف آپارتمان سازی می رسد و با سودهای سرسام آور به بازار بر می گردد، همیشه در گردش است. آژانس های املاک و بنگاههای معاملات ملکی هم که اخیرا اتحادیه خودشان را دارند و مجوزی برای اخذ درصد از خریدار و فروشنده و خالی کردن جیب آنها و نقش همدی در زمینه بالا بردن قیمت ها دارند.

جمعیت تهران هر روز افزایش می یابد. هلت اصلی محروم تر ماندن شهرستانها از امکانات شهری و پائین تر آمدن امکان اشتغال در آنهاست. مردم از شهرها و روستاهای مختلف ایران به تهران کوچ می کنند تا مگر در بانته به هم پیچیده شغلای مختلفی که در تهران جریان دارد، گره بخورند و بسیاری شان البته ظاهرا شاهلند و در واقع به بیکاری پنهان دچارند.

خلاصه کلام اینکه در این دیار همه چیز کمیاب است جز اختناق.

جنبه‌هایی از نقد تجربه سوسیالیسم

قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید)

بخش اول

و تاکید نمودند مادام که مالکیت به لحاظ حقوقی و واقعی در انحصار اقلیتی است و بخش بزرگی از انسانها که نیروی اصلی تولید را تشکیل میدهند، ابزار را از آن خود نمی‌دانند و بر محصول کار خود حق تصاحب ندارند. مادام که دموکراسی جایگزین دولت، و علم جایگزین مذهب و جهالت و خرافات نگردد، پدیده از خود بیگانگی چهره خواهد نمود، بر سیمای انسان پنجه خواهد کشید و شیار زخمی دردناک از خود بیگانگی را از فرق تا پای جامعه امتداد خواهد داد. اما آنچه که بنام سوسیالیسم در دهها کشور ساخته شده، چنین از کار در نیامد. در این کشورها یکی از بدترین انواع از خود بیگانگی به نمایش درآمد. انسان‌ها نه تنها حق تصاحب به مفهوم واقعی و وسیع کلمه را احراز نکردند، بلکه همه چیز را مطلقاً از آن غیر خود دانستند و خود را صرفاً ابزار بی‌اراده و غیر صاحب تولید اجتماعی، محیط پیرامون خود و حتی آفریده خویشتن یافتند. آیلنین بنیانگذاران تئوری را "بد" فهمید و احزاب حاکم در این کشورها "بدتر" به لنین اقتداء کردند؟ یا نه، همه آنها کما بیش همان راه حل ارائه شده توسط

۴/۵ درصد از کسانی مورد سؤال قرار گرفته‌اند. از جمله هلل، ریشه دشواریهای کنونی ما را در خودسخت سوسیالیسم و نه در این یا آن اشتباهات و اهو جاجات و خطاها دانسته‌اند. مساله بسیار جدی است. این امر نشان دهنده تردیدهای فراوانی است که بنا به هلل مختلف پدید آمده است و به هیچ وجه همدانه و خود خواسته نیست."

براستی "دشواری‌های کنونی اقتصاد در کشورهای سوسیالیستی از کجا نشأت می‌گیرد؟" آیا صرفاً ریشه در اشتباهات گذشته و حال دارد یا ناگزیر باید مجدداً در نظریات بنیانگذاران سوسیالیسم هلمی کنکاش کرد؟ "مانیفست کمونیست" و دیگر آثار تفصیلی مارکس و انگلس کارا کتر اصلی نظام انسانی سوسیالیسم را در آن میدانستند که این نظام پروسه تبدیل انسان از خود بیگانه را به انسان یگانه با خود و یگانه با جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند، گام بگام متحقق خواهد کرد.

مارکس و انگلس حل این معضل تاریخی بشریت را به تحول بنیادی در مالکیت، در دولت و در افکار خرافی و عقب مانده مربوط کردند

وقت آن آمد که من سوگند ها را بشکنم
بند ها را بر درانم ، پند ها را بشکنم
چرخ بد پیوند را من برکشایم پند بند
همچو شمشیر اجل پیوند ها را بشکنم
پند بی از لایالی در دو گوش دل نهم
پند نپذیرم ز صبر و بند ها را بشکنم
مولوی

نوشته‌ای که از نظرتان می‌گذرد جنبه‌هایی از تجربه سوسیالیسم را به نقد می‌کشد. در این نوشته از سوسیالیسم دولتی، ناهمخوانی مالکیت دولتی و دموکراسی، برخی از ارزیابی‌های لنین از سرمایه‌داری و چشم اندازهای آن، مساله انقلاب هلمی و فنی و چرخش نوین جهان در راستای دموکراتیزه شدن حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سخن می‌رود. نگارنده بر آن است که نقد تجربه سوسیالیسم باید در خدمت دستیابی به یک شعور نوین و ادراکی تازه از آرمان سوسیالیستی قرار گیرد. یک نقد مخرب بسی بد فرجام است. در نقد باید فروتن بود و نپنداشت که ما اگر به جای پیشینیان بودیم، راهی درست تر می‌رفتیم. فراموشمان نشود که خود تا دیروز چه گمان می‌کردیم و چه می‌پنداشتیم. ما اگر امروز جسارت انتقاد است، نه به خاطر فضیلتی ویژه است. تجربه زمانه است که در ما به سخن می‌آید.

مالکیت اجتماعی

یا تمرکز تمام ابزارهای تولید

در دست "دولت پروولتاریا"

کمونیست و دولت نیز حضور داشتند. گزارش اصلی این کنفرانس را اقتصاددان شوروی ل. آبالکین قرائت نمود و سپس شرکت کنندگان به بحث و جدل پرداختند.

گزارشگر در گزارش خود سؤال مهمی را که چند سال است مطرح شده مجدداً در کنفرانس مطرح کرد: "دشواریهای کنونی اقتصاد از کجا نشأت می‌گیرد؟" وی ادامه میدهد: "در یک نظرسنجی بر پایه سؤال فوق، اکثریت پاسخ دهندگان معتقدند که ریشه این دشواریها در اشتباهات هم گذشته و هم حال است. در مجموع بیش از ۷۰ درصد چنین تحلیلی دارند. اما آنچه که نگران کننده است آن است که

دشواری‌های کنونی کشورهای سوسیالیستی از کجا نشأت می‌گیرد؟ این سوالی است که اذهان بسیاری را و بیش از همه ذهن طرفداران سوسیالیسم را بخود مشغول کرده است.

اخیراً کنفرانسی با عنوان "کنفرانس هلمی-فنی سراسری پیرامون مسائل رفرم رادیکال اقتصادی" در روزهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ نوامبر ۱۹۸۹ در شهر مسکو

برگزار گردید. در این کنفرانس که برجسته‌ترین دانشمندان علوم اقتصادی و همده‌ترین رهبران اقتصادی اتحاد شوروی را در خود جمع کرده بود، رهبران و نظریه پردازان اصلی حزب

مارکس و انگلس با چنین درک علمی از پروسه عینی تغییر و تکامل و تبدیل مالکیت خصوصی انفرادی به مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی که در تصاحب توده‌های مردم "خواهد بود" بدرستی مطرح ساختند که جای جامعه کهنه بورژوازی را، جامعه‌ای خواهد گرفت که در آن رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همگان باشد. آنها بدرستی دریافته بودند که رفیع "از خود بیگانگی انسان" و "رشد آزاد هر فرد" تنها در صورتی محقق خواهد شد که شرایط مادی تغییر مناسبات تولید سرمایه‌داری که هسته اصلی آن مالکیت خصوصی سرمایه‌داری است فراهم شده باشد و "سرمایه که قدرت اجتماعی است" نه محصول کار آتایان بورژواها، "به مالکیت جمعی همه اعضا جامعه تبدیل شود" (ص ۷۱ مانیفست)

بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی که هسته اصلی تفکرشان "رفیع از خود بیگانگی انسان"، "رشد آزاد هر فرد" و "آزادی انسان است بطور دایمانه اثبات کردند که: "رفیع از خود بیگانگی از محصول کار، با رفیع بیگانگی از مالکیت تحقق می‌یابد و رفیع از خود بیگانگی از مالکیت به معنی دموکراتیزه کردن مالکیت در وسیع‌ترین مفهوم آن، یعنی جایگزینی مالکیت خصوصی با مالکیت اجتماعی است. (ر - تایماز)

اما هلیرقم این نتیجه‌گیریهای تئوریک، آنها یک رشته ارزیابی‌ها، احکام و اصولی جهت تحقق این پروسه ارائه کردند که واقع بینانه نبود:

- "مناسبات بورژوازی تولید و مبادله نظام بورژوازی مالکیت یعنی جامعه بورژوازی امروزی که گویی به نیروی جادو، وسایل مبادله چنین پرتوان پدید آورده است، اکنون به جادوگری میماند که از عهده مهار کردن نیروها که خود بوجود آورده نمیاید."

- "نیروهای مولده‌ای که در اختیار جامعه قرار گرفته، دیگر به پیشرفت نظام بورژوازی مالکیت کمک نمی‌کنند، زیرا اقتدر گسترش یافته‌اند که دیگر در تنگنای این نظام نمی‌گنجد"

- "مناسبات بورژوازی چنان میدان تنگی پیدا کرده است که دیگر نمی‌تواند نیروئی که خود آفریده در خود جای دهد"

(مانیفست تاکید از نگارنده)

این ارزیابی‌ها، منحصر به مانیفست که از اولین آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی بود، نیست، انگلس در آنتی دورینگ نیز، ارزیابی مشابهی ارائه می‌کند و می‌نویسد:

"فنی‌الواقع اصطلاح طبقات اجتماعی منوط به درجه‌ای از تکامل تاریخی می‌باشد... پیش شرط این امر درجه بالایی از تکامل تولید می‌باشد. "این مرحله هم‌اکنون فرا رسیده است. " (آنتی دورینگ ص ۲۵۱ - تاکید از نگارنده است)

البته به لحاظ منطقی و دیالکتیک تاریخ، به این نظر که تکامل نیروهای مولده و اجتماعی شدن کار و تولید در پروسه تاریخی به درجه‌ای از تکامل خواهد رسید که دیگر در پوسته سرمایه‌داری ننگند، و این که اصطلاح طبقات منوط به درجه‌ای از تکامل تاریخی می‌باشد، نمی‌توان ایرادی گرفت. این نظر علمی است. ولی این ارزیابی که در نیمه دوم قرن ۱۹، نیروهای مولده و اجتماعی شدن کار و تولید به آن درجه از رشد رسیده بودند که دیگر در پوسته سرمایه‌داری نمی‌گنجیدند، واقع بینانه نبود.

نگاهی بر درجه تکامل نیروهای مولده و مناسبات سرمایه‌داری در اواسط قرن ۱۹، نشان می‌دهد که در آن زمان، سرمایه‌داری، دارای پتانسیل بالای رشد و تکامل بوده و مستعد چنان دگرگونی بزرگ و پیش‌رونده بود که بر اساس آن در اواخر ۱۹ دگرگون شد و به مدار بالاتری فراروید.

در اواسط قرن ۱۹، سرمایه‌داری به‌مثابه یک نظام جدید فقط در چند کشور مسلط شده بود. سرمایه اگر چه خصالت بین‌المللی پیدا می‌کرد و میرفت جهان را بسازد، سیمای خود رقم بزند ولی شیوه تولید سرمایه‌داری هنوز، شیوه تولید مسلط در جهان نبود.

بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی خود بدرستی در مانیفست می‌نویسند:

"بورژوازی نمی‌تواند به هستی خود ادامه دهد، مگر آنکه ابزارهای تولید و به‌نتیجه مناسبات تولید و بنا بر این مجموع مناسبات اجتماعی را پی در پی انقلابی کند... بورژوازی با تکمیل سریع هرگونه ابزار تولید و با حد اهلی استیلا از تباط و مواصلات، همه ملل و حتی بدترین آنها را به مدار تمدن می‌کشاند.

بهای ارزان کالاهای او توپخانه سنگینی است که بورژوازی به مدد آن تمام دیوارهای چین را ویران می‌سازد و شدیدترین بیزاری بریران را از بیگانگان به تسلیم وامی‌دارد. بورژوازی تمام ملت‌ها را وادار می‌سازد تا اگر نخواهند نابود شوند، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و به اصطلاح تمدن را در کشورهای خویش معمول دارند و به بیان دیگر بورژوا شوند. کوتاه سخن، بورژوازی جهانی بسازد سیمای خویش نقش می‌زند" (ص ۷۱) آنها هلیرقم این شناخت علمی در مانیفست چنین حکم می‌کنند که نیروهای مولده دیگر در مناسبات بورژوازی نمی‌گنجند و دوران فرمانروایی بورژوازی بسر آمده است. در صورتیکه بنظر میرسد خطا نخواهد بود اگر ادعا کنیم که سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی و مجهز به آخرین دستاوردهای علمی و فنی فقط در چند دهه گذشته بود که اکثریت خلق‌های به اصطلاح جهان سوم را که بیش از نیمی از ساکنان کره زمین را تشکیل می‌دهند، به سوی شیوه تولید بورژوازی کشید.

مگر گرایش نزدیک به ۱۵۰ کشور رها شده از سیستم استعماری کهن به راه رشد سرمایه‌داری (نه به سمت گیری سوسیالیستی) بعد از جنگ دوم جهانی فاکت کوچکی برای اثبات این ادعا است؟

سرمایه‌داری در آزمون دارای آنچنان ظرفیت و استعداد بود که بتواند در راستای الزامات رشد نیروهای مولده در خود "جوامع مادر" و نیز در جوامع عقب‌مانده دگرگون شود و مدت زیادی به حیات خود ادامه دهد. درست بر اساس خود آموزش‌های علمی مارکس و انگلس و جا به جا نین هرگز نمیتوان و نباید از رسوخ خشن و خونین سرمایه‌داری به اطراف و اکناف جهان به نتیجه انقراض زودرس این نظام رسید. میدان عمل اخلاق که پدیده‌ای اجتماعی و لاجرم متحول و تاریخی است، همواره با علم و واقعیت‌های مترقی به لحاظ تاریخی مشروط می‌شود.

بری ماندن از خطای نشانیدن آرزو بجای واقعیت، سخن مکرر آنها بود، چیزیکه این انسانهای بزرگ انساندوست و دانشمند نیز نتوانستند از آن مصون بمانند. آری تکامل نیروهای مولده در پیشرفته‌ترین کشورهای



سرمایه‌داری در قرن ۱۹ و حتی قرن ۲۰ به پیشرفت نظام بورژوازی مالکیت کمک میکرد و در پوسته آن می‌گنجید. سرمایه‌داری علمی‌رغم همه مصایبی که به بار می‌آورد این توانائی را داشت که ابزارهای تولید و مناسبات اجتماعی عقب‌مانده در اکثر کشورهای جهان را دگرگون و نوسازی کند و اکثر ملل جهان را وادار سازد که بجای نابودی، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم اکثریت ملل جهان برای رشد و ارتقاء جامعه خود از یک شیوه تولید و مناسبات اجتماعی عقب‌مانده به یک شیوه تولید و مناسبات پیشرفته نیاز مبرم داشتند و این روشن است که پیشرفته‌ترین شیوه تولید در آن زمان، شیوه تولید سرمایه‌داری بوده. این‌ها همه بیانگر این واقعیت است که در نیمه دوم قرن نوزدهم و حتی نیمه اول قرن بیستم، زمینه مساعدی برای رشد و تکامل سرمایه‌داری و میدان فزاینده گسترده‌گی چند قاره برای پیشرفت سرمایه‌داری و یکه‌تازی بورژوازی وجود داشت. ولی هلیرغم این واقعیات یک سلسله احکام و اصول غیر منطبق با روند جاری از جانب بنیانگذاران سوسیالیسم علمی ارائه شد. در مانیفست این چنین نوشته شده است: "در اینجا روشن می‌شود که بورژوازی نمی‌تواند بیش از این در نقش طبقه رهبر جامعه باقی بماند و شرایط زندگی خویش را بسان یک قانون تنظیم کننده به جامعه تحمیل کند. بورژوازی توان فرمانروایی ندارد زیرا نمی‌تواند برای برده خویش حتی گذران برده‌وار تامین کند... جامعه دیگر نمی‌تواند زیر فرمان بورژوازی زندگی کند بدین معنی که زندگی بورژوازی دیگر با جامعه همساز نیست." اما زندگی در فراگرد پرکشاکش و دگرگون شونده‌اش بگونه دیگری پیش رفت. بر اثر رشد نیروهای مولده و تولید در اواخر قرن ۱۹، زمینه برای دگرگونی و تکامل سرمایه‌داری به مدار بالاتر فراهم شد و مناسبات سرمایه‌داری در شکل جدید قابلیت و استعداد بالایی برای انطباق با شرایط جدید از خود نشان داد. زایش و افزایش سرمایه در اشکال جدید ادامه یافت. عناصر جدیدی

در روند اقتصاد سرمایه‌داری بوجود آمدند. انگلس خود در کتاب آنتی دورینگ ضمن توضیح اینکه اجتماعی شدن نیروهای مولده و تولید به "اجتماعی شدن انبوه بزرگی از ابزار تولید" در اشکال گوناگون منجر می‌گردد، به پیدایش "انواع مختلف شرکت‌های سهامی" و "مالکیت دولتی" و مدیریت دولتی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری اشاره می‌کند. (ص ۲۴۸ آنتی دورینگ) و مارکس در جلد سوم کاپیتال به پیدایش این عناصر جدید اشاره کرده می‌نویسد:

"در شرکت‌های سهامی، همل از مالکیت سرمایه جدا شده است و لذا کار نیز از مالکیت و وسایل تولید اضافه‌کار کاملاً جداست... مارکس حتی از پیدایش اشکال جدید گذر از شیوه تولید سرمایه‌داری به شیوه تولید اشتراکی سخن می‌گوید و می‌نویسد: "این سیستم اهتباری در همین اینکه پایه اساسی تبدیل تدریجی تصدی‌های خصوصی سرمایه‌داری به شرکت‌های سهامی سرمایه‌داری است، وسیله گسترش تدریجی موسسات تعاونی را مقیاس کمابیش ملی نیز میدهد. موسسات سهامی سرمایه‌داری و هم چنین کارخانه‌های تعاونی را باید بمثابة اشکال گذار از شیوه تولید سرمایه‌داری به شیوه تولید اشتراکی تلقی نمود با این تفاوت که در موسسات اولی تضاد بصورت منفی، در موسسات دومی بنحو مثبت از میان برداشته می‌شود." (کاپیتال جلد سوم ص ۴۸۲)

انگلس همچنان در تکمیل جلد سوم کاپیتال ضمن اشاره به پیدایش انحصار می‌نویسد: "...خلاصه آنکه آزادی مشهور رقابت به پایان هم خود رسیده و مجبور است که ورشکستگی مقتضانه‌اش را خود اعلام کند... در انگلستان در این رشته که پایه اصلی تمام صنایع شیمیائی را تشکیل میدهد، انحصار جانشین رقابت شده است و به بهترین وجه زمینه را برای خلع ید آینده از سوی جامعه و ملت فراهم نموده است." (ص ۴۷۹)

با پیدایش "انحصارات"، "مالکیت دولتی"، "شرکتهای سهامی" و "موسسات تعاونی" که همگی عناصر جدیدی در روند تولید و اقتصاد سرمایه‌داری بودند، عناصر تنظیم کننده جدیدی نیز در کنار روندهای تولیدی و

اقتصاد آنارشیک سرمایه‌داری بوجود آمدند. طی این روند از یکسو مالکیت بورژوازی در اشکال گوناگون مانند مالکیت انحصاری، "مالکیت دولتی"، "شرکت‌های سهامی" و "موسسات تعاونی" شکل می‌گرفتند و از سوی دیگر، عناصر "برنامه‌ریزی"، "سازماندهی تولید" و "مدیریت" در اشکال گوناگون دولتی و غیر دولتی در پروسه تولیدی و امور اقتصادی در کنار روند آنارشیک تولید و اقتصاد سرمایه‌داری قرن ۱۹ بوجود می‌آمدند. بوجود آمدن این روند و عناصر جدید مبین تضاد نوینی در بطن سرمایه‌داری بود. این پارامترهای جدید هم امکانات، مکانیزم‌ها و راه‌های جدید تکامل سرمایه‌داری، از سرمایه‌داری کهنه قرون گذشته به سرمایه‌داری انحصاری و هم امکانات، مکانیزم‌ها و اشکال و راه‌های گذار تاریخی و تدریجی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را نشان میدادند.

بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، هلیرغم اینکه این روندها و عناصر جدید را مشاهده کردند و هلیرغم ارائه این رهنمود علمی که "اضمحلال طبقات اجتماعی منوط به درجه‌ای از تکامل تاریخی می‌باشد و پیش شرط این امر درجه بالائی از تکامل تولید می‌باشد"، تصویری آرمانی از سوسیالیسم ارائه کردند و نتوانستند در ارزیابی‌ها و راه‌ها و مکانیزم‌های گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تغییرات لازم را وارد کنند. انگلس با مشاهده دولتی شدن مالکیت دولتی، راه دگرگونی سرمایه‌داری را بدینسان به پرولتاریا نشان میدهد.

"شیوه تولید سرمایه‌داری در حینی که تعداد بسیاری از مردم را به پرولتاریا تبدیل می‌کند قدرتی را بوجود می‌آورد که مجبور است برای جلوگیری از نابودی خود این دگرگونی را تحقق بخشد. شیوه تولید مزبور از این طریق کلاً برای تبدیل هرچه بیشتر وسایل تولید بزرگ و اجتماعی شده به مالکیت دولتی روی می‌آورد، خود طریقه اجرا این دگرگونی را نشان میدهد. پرولتاریا قدرت دولتی را در دست می‌گیرد و وسایل تولید را در ابتدا به مالکیت دولتی تبدیل می‌کند... ص ۲۵۰ بدینسان راه اصلی خطا هموار میگردد.

انگلس بخطا مالکیت اجتماعی را که هسته اصلی مناسبات سوسیالیستی است در "مالکیت دولتی" محدود ساخته و از راه

دگرگونی سرمایه‌داری به سوسیالیسم تصویری یک سویه ارائه می‌دهد در شرایطی که در اواخر قرن نوزدهم، مالکیت در اشکال گوناگون انحصاری، دولتی، شرکت‌های سهامی و حتی بصورت شرکت‌های تعاونی (که در آن تضاد کار و سرمایه به نحو مثبت حل میشد) تبارز پیدا می‌کرد و این بدان معنا بود که در نظام سوسیالیسم، مالکیت نمی‌تواند و نباید تنها در یک شکل آنهم در شکل دولتی محدود شود، بلکه بطرق مختلف و در اشکال گوناگون از جمله شکل دولتی، اجتماعی خواهد شد، انگلس از تبدیل وسایل تولید به مالکیت دولتی بدست پرولتاریا صحبت می‌کند و آترا راه دگرگونی سرمایه‌داری به سوسیالیسم تلقی می‌کند. تضاد فی نبود که مالکیت اجتماعی در تمامی کشورهای سوسیالیستی بدون استثنا به مالکیت دولتی تبدیل شدند. احزاب کمونیست طبق رهنمون سوسیالیسم علمی قدرت دولتی را بدست گرفتند و وسایل تولید را به مالکیت دولتی تبدیل کردند.

تجربه ۷۰ سال ساختمان سوسیالیسم نشان میدهد که دولتی کردن وسایل تولید توسط پرولتاریا، در اکثر "کشورهای سوسیالیستی"، و حذف و جلوگیری از تبارز مالکیت اجتماعی در اشکال گوناگون و دیگر اشکال مالکیت با اتکاء به قدرت سیاسی پرولتاری نتوانست نتایج مطلوب و چهره دموکراتیک از سوسیالیسم ارائه دهد بلکه سیمای خشنی از بوروکراتیسم که زائیده طبیعی تمرکز تمام ابزار تولید و اقتصاد در دست دولت است، به نمایش گذاشت برخی از صاحب نظران و رهبران احزاب کمونیست سعی می‌کنند این گونه وانمود کنند که گویا دولتی کردن مالکیت در این کشورها و دشواری‌های سوسیالیسم واقعا موجود، صرفاً ناشی از اشتباهات و خطاهای این یا آن رهبر، این یا آن حزب بود، و ربطی به تئوری سوسیالیسم علمی که توسط مارکس و انگلس مطرح شده ندارد.

بنیانگذاران سوسیالیسم، در آثار خود، بدستی از ناگزیر بودن "تبدیل مالکیت سرمایه‌داری، به مالکیت اجتماعی" و از "خلع مالکیت از اقلیت فاضل بوسیله توده‌های مردم" سخن می‌رانند

ولی طبعاً آن‌ها نیز در دوران خود با بفرنجی‌ترین مسئله دوران خود مواجه بودند: اینکه از چه طرق و مکانیزم‌هایی میتوان انسان را بطور واقعی به صاحب تبدیل کرد؟ از چه راهی و با چه مکانیزمی می‌شود مالکیت سرمایه‌داری را که "محصول جمعی" و "قدرت اجتماعی است"، به "مالکیت جمعی همه اعضا جامعه تبدیل کرد"؟

چنانکه در بالا اشاره شد، بنیانگذاران سوسیالیسم علمی، "دولتی کردن ابزار تولید" توسط دولت پرولتری را مناسب‌ترین طریقه برای دگرگونی مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی تشخیص میدهند. پرولتاریا از فرمانروایی سیاسی خویش برای آن استفاده خواهد کرد که تمام سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون کشد، تمام ابزار تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا، متشکل شده بصورت طبقه فرمانروا متمرکز سازد... (ص ۸۵ مانیفست) اما همانگونه که نمونه‌های تاریخی در پیش‌روی ما نشان دادند، دولتی کردن تمام ابزار تولید در دست دولت پرولتری، جلوگیری از تبارز مالکیت اجتماعی در اشکال گوناگون، حذف دیگر اشکال مالکیت تا زمانی که در رابطه با رشد جامعه ملت وجودی خود را از دست ندادند، جایگزین کردن مالکیت دولت پرولتری بجای آنها بطور ارادی و نیز ایجاد سوسیالیسم از طریق قدرت سیاسی هر چقدر هم، این قدرت متکی بر پرولتاریا و توده‌ها باشد و از درون انقلاب سیاسی برآمده باشد - قبل از اینکه پیش‌شرط‌های عینی و ذهنی سوسیالیسم بتدریج فراهم شده باشد، رشد طبیعی و قانونمند جامعه را با تناقضات و احواجات جدی و مشکلات زیانباری مواجه میسازد. و میدانیم که مواجهه ساخته است.

امروز دیگر روشن است که دشواریهای کنونی اقتصاد در کشورهای سوسیالیستی، حداقل در نظریات بنیانگذاران سوسیالیسم علمی هم ریشه دارد. و اگر بخواهیم اندکی جسورانه‌تر سخن بگوئیم باید گفت که ریشه اصلی نیز در همین جاست. به هیچ وجه سخن بر سر اشتباه این یا آن رهبر، این یا آن حزب نیست که مسلماً بسیار اشتباه کرده‌اند و در

ادامه نیز بخش بزرگی از آنها به فساد و تباهی کشیده شدند، سخن بر سر موضع مانیفست است که بیش از ۷۰ سال رهنمود عمل همه احزابی بود که بقدرت رسیدند و این رهنمود تئوریک سوسیالیسم را مبنای اقدام و عمل خود قرار دادند:

"پرولتاریا از فرمانروایی سیاسی خویش برای آن استفاده خواهد کرد که تمام سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون کشد، تمام افزارهای تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریا متشکل شده به صورت طبقه فرمانروا متمرکز سازد و مجموع نیروهای مولده را با سرهتی هرچه بیشتر افزایش دهد."

اگر طبق نظر خود مارکس و انگلس می‌پذیریم که سوسیالیسم نتیجه تکامل نظام سرمایه‌داری و برآمده از بطن آن است و اگر بپذیریم که در نظام سرمایه‌داری، مالکیت در پروسه تکامل خود اشکال گوناگون و متنوع از جمله اشکال انحصاری، دولتی، شرکت‌های سهامی و تعاونی پیدا کرده، و اگر قبول می‌کنیم که سوسیالیسم نه ساخته و پرداخته ذهن این یا آن دانشمند یا رهبر حزبی است بلکه سیستمی است که خارج از ذهن ما، در بطن سرمایه‌داری و در جریان زندگی بتدریج شکل می‌گیرد، ناگزیر باید قبول کنیم که وقتی که سرمایه‌داری به سوسیالیسم بدل میگردد مالکیت اجتماعی شده دیگر نمی‌تواند صرفاً در یک شکل از پیش‌آماده شده و دولتی محصور و محدود شود. بویژه نباید بطور ارادی محدود و محصور شود. مالکیت اجتماعی حتی‌تر از آن است که بتواند در قالب تنگ مالکیت دولتی محدود و محصور شود. علاوه بر آن تعیین کننده بودن نقش مالکیت اجتماعی در نظام سوسیالیستی بدین معنی نیست که در این نظام، دیگر اشکال مالکیت نمیتواند و نباید وجود داشته باشد. اشکال گوناگون مالکیت اجتماعی و دیگر اشکال مالکیت را نمیتوان و نباید بطور ارادی حذف کرد و نمایندگان گوناگون این اشکال را خودسرانه از جاده تکامل تاریخی به بیرون پرت کرد. وقتی چنین شود، مسلماً مالکیت بطور ارادی در انحصار دولت قرار می‌گیرد و لاجرم مردم نیز نسبت به این مالکیت دولتی و این دولت مطلق‌العنان احساس بیگانگی می‌کنند. در چنین جامعه‌ای، از خود بیگانگی انسان نه تنها رفع نمیشود بلکه بشکل دیگر چه بسا

پر در دستر قرار میشود. ارائه این تصویر از سوسیالیسم که گویا در این نظام، مالکیت یکپارچه اجتماعی است - آنهم در شکل دولتی - و سوسیالیسم مبراز مالکیت خصوصی است، بویژه در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، تصویری رمانتیک و رویائی از سوسیالیسم بوده و هست.

البته دولتی کردن تمام ابزار تولید و متمرکز کردن آن در دست "دولت پرولتری" در کشورهای سوسیالیستی، در یک مرحله معین از رشد و تکامل این کشورها ضمن اینکه نقش پیش‌برنده و سازنده‌ای در صنعتی کردن کشورها نمود، در همین حال این کشورها را با تناقضات و احواجات عجیب و غریب و مضائب و مشکلات زیانباری مواجه ساخت.

امروز در کشورهای سوسیالیستی بویژه در شوروی، طلیح رقم پیشرفت‌های بزرگی که در زمینه دستیابی به اندیشه نوین بعمل آمده است به نظر می‌رسد هنوز هم نظریات رهبران صاحب نظران اصلی پرولتاریا آمیخته با تناقضات است. نمی‌توان در آن واحد هم در این موضع تئوریک سوسیالیسم سنتی ایستاد که "تمام ابزار تولید در دست دولت پرولتری متمرکز شود" و هم دیگر اشکال مالکیت مفید برای جامعه و مردم در کشورهای سوسیالیستی را شکوفا ساخت.

صاحب نظران اصلی شوروی اگرچه بدرستی در گزارش کنفرانس مذکور بر روی این جمع‌بندی تاکید کردند که: "رادیکال بودن و ژرفای فرم به معنای آن است که نه تنها اشکال و بافت‌های بیرونی حیات اقتصادی و ... بلکه در شالوده سیستم اقتصادی نیز رسوخ می‌کند و مجده‌دار است تا تمام مجموعه مناسبات مالکیت را با تمام فنا و تنوع انکشاف این مناسبات، نو سازی نماید و تنها از این راه است که می‌تواند به اهداف تعیین شده دست یابد." اما متأسفانه هیچ انتقاد صریح و روشنی نسبت به تئوری سوسیالیسم مارکس و انگلس و نیز نسبت به "لنینیسم" مطرح نکردند. نخست وزیر شوروی نیز بدرستی در یک مصاحبه می‌گوید: "باید سهم مالکیت دولتی را به نحو شدیدی کاهش داد. اگر امروز مالکیت دولتی ۸۵ درصد را شامل می‌شود، بنظر ما مالکیت دولتی به مفهوم

کلاسیک آن باید ۳۰ درصد را شامل شود. این‌ها عبارت خواهند بود از راه آهن، نیروگاه‌های برق، لوله‌های گاز و ... که این همواره باید مالکیت هموم دولتی باشد. بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری هم این مالکیت را در دست دولت نگه میدارند. برای بقیه موارد باید به اشکال نوین گذر کرد. جامعه سهامداران که هر کدام از آنها می‌توانند مالک باشند، مالکیت تعاونی، اجاره و هم چنین اشکال بسیار دیگر که اجازه می‌دهد وظیفه بنیادین را حل کنیم."

اینجا همه گام‌های بزرگ در راه ارائه برداشت نوین از سوسیالیسم و مکانیزم‌های تحقق آن و در راه رفع بحران موجود و ساختن جامعه نوین دموکراتیک سوسیالیستی به مفهوم وسیع کلمه است. اما متأسفانه گزارش کنفرانس مذکور هنوز هم با دادن این شعار که "این خلق بوده است که سوسیالیسم را انتخاب کرده است" تنها تردیدهای خود در امر تدوین نظریات نوین از سوسیالیسم نوین را ابراز می‌کنند. آخر مگر نه این است که در تئوری سوسیالیسم مورد نظر مارکس که به رهبری لنین در جامعه عقب مانده روسیه که هنوز شرایط اقتصادی، اجتماعی و فنی برای ساختمان سوسیالیسم فراهم نبوده، پیاده شد، "تمام ابزارهای تولید" می‌بایست در دست دولت متمرکز شدن ۸۵ درصد مالکیت در دست دولت از اصلی‌ترین عوامل بحران در شوروی نیست؟ بنظر می‌رسد، امروز، تاکید روی اینکه "این خلق بوده که سوسیالیسم را انتخاب کرده است" فقط توده‌ها را، در درک سنتی از سوسیالیسم نگه میدارد که خود از عوامل بازدارنده است. این جمله، این معنی را ارائه می‌دهد که گویا مردم خود آن نظامی را انتخاب کردند که اگر چه هنوز سوسیالیسم بر خود داشت، اما تنها جنبه‌های معین و محدودی از آرمان سوسیالیستی را متحقق ساخت. انقلاب اکتر، طبیعتاً انقلابی توده‌ای و دستاوردهای آن مورد حمایت مردم بود. کسب قدرت از جانب نیروهای سوسیالیسم حرکتی انقلابی و اصولی بود. اما نهی‌بایست گمان کرد که صرف کسب قدرت، نقش قدرت را سوسیالیستی می‌کند و بدتر از این به جامعه بلافاصله خصلت سوسیالیستی می‌بخشد.

نظری اجمالی به مساله ملی در کردستان و دفاع از شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

اکنون بحث دموکراسی، یکی از مهمترین مباحث سازمانهای چپ در ایران است. این بحث به یک اعتبار متأثر از روندهای جاری در کشورهای سوسیالیستی است. چه به خاطر نفس مساله ملی در ایران و چه در رابطه با بحث دموکراسی و موضوع درس‌گیری از تجربیات سوسیالیسم، لازم است بر روی این موضوع بحث ویژه‌ای گشوده شود. خاصه آنکه کلیشه‌های پیشین درهم شکسته شده و ممکن است انحرافات دیگری جایگزین درکهای کلیشه‌ای و دنباله روانه در این زمینه شود. البته مبحث مساله ملی آنقدر دامنه وسیعی دارد که در یک مقاله بلند هم، تنها به جهات محدودی از آن می‌توان پرداخت تاچه برسد به نوشته زیر که الزاماً مختصر است.

با چه روشی و با کدام منطق می‌توان به بررسی مسئله ملی نشست و از درون آن به کدام شعار و سیاست در رابطه با حل مساله ملی می‌توان دست یافت؟ آیا در کشور ما اساساً مساله‌ای بنام مساله ملی مطرح است؟ آیا بدون توجه به تاریخ و وضعیت و ویژگیهای ملیت‌ها، بدون توجه به سطح رشد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی و... آنها، بدون توجه به تجارب تاریخی این جنبش‌ها و تجارب ملیت‌های همجوار، موقعیت و رابطه آنها با همدیگر، بدون توجه به عواملی که باعث جدائی و یالحاق آنها میشود، بدون توجه به سطح رشد همومی کشور و دوره تحول جامعه، بدون توجه به رابطه همه این‌ها با دوران تحولیکه جامعه بشری، اکنون در آن به سر می‌برد و... میتوان این مسئله را شناخت، پاسخی برای حل آن جست و از آن شعار پایه‌ای درآورد؟

کاری که لنین کرده و از آن شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را درآورد بر مبنای پرسشهایی از همین دست در وضعیت مشخص روسیه بود. استاد کلیشه‌ای به فاکت‌ها و نمونه‌های مشخص مثلاً مساله جدائی سوئد و نروژ و یا مسئله اتریش و... نه صحیح است و نه ضروری، اما نگاهی دوباره به آنها جهت جستجوی روش و متد بر خورد صحیح به مساله ملی یاری رسان است. ممکن است خودبخود این سوال در ذهن خیلی‌ها نقش بندد، که اگر این روش و متد و این شعار صحیح می‌بود، بی‌گمان می‌بایست در نظامی که ساخته شد

ملتهای تحت ستم

یا "مناطق محروم"؟

بهمن خاکباز

بخش اول

یعنی سوسیالیسم واقعا موجود، مسئله ملی حل میشده و پاسخ داده میشد. نگاهی به سرنوشت مردم فلاندر در ارتباط با تحقق این شعار در آن دوره و نگاهی به سرنوشت آذربایجان و سایر ملل قیروس در درون شوروی، نگاهی به وضعیت مردم آریتره و اتیوپی و... گویای مطلب است. گویانکه پاسخ بدین سوال در همین داشتن رابطه با موضوع، رابطه مستقیمی به متد بررسی مساله ملی و شعار استراتژیک و دموکراتیک حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ندارد. آنچه روشن است، این است که در کشورهای سوسیالیستی و در واقع در نظام "سوسیالیسم واقعا موجود" که خود قبله‌گاه و الگویی برای ما بوده، مساله ملی حل نشده است. حل نشدن آن توجه همیق ما را به پیچیدگی مساله و اهمیت آن بیشتر جلب می‌کند. حل نشدن این مساله در این نظام به هزاران عامل از جمله درک از مغولاتی چون حزب طبقه و رابطه آن با طبقات، ساختار حزب و از آن طریق ساختار جامعه سوسیالیستی، مالکیت سوسیالیستی (مالکیت دولتی)، تمرکز دولتی، نظام تک حزبی، رابطه دموکراسی و سوسیالیسم، چگونگی اجرای عملی این شعار و ضامن‌های اجرایی آن همراه با ساختمان سوسیالیسم و... و در نهایت تناقض همه این‌ها با شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش که خود لنین و طرفدارانش بدان گرفتار بودند و شدند، بستگی دارد. به طور مثال، برقراری نظام تک حزبی با این استدلال که این حزب منافع ملی واحدی را در اختیار هموم می‌گذارد و با پیشرفت کل کشور، ملیت‌های آن در یک اشتراک برادرانه و خلق واحد با هم رشد می‌کنند را در نظر به گیریم، این یکسان سازی مصنوعی و اجباری در سیاست ملی و اساساً در همه عرصه‌های زندگی جامعه، نتیجه‌اش بیگانگی انسان و رکود در مجموعه جامعه بوده، تا چه رسد به حل مساله ملی و ملیت‌ها

و رشد آنها. حل مساله ملی با ساده‌نگری و ساده‌کردن‌های اراده‌گرایانه ممکن نیست. تجارب زندگی جوامع بیانگر پیچیدگی و اهمیت این مسئله‌اند. در جنبش‌ها با توجه به تجربه زندگی در برخورد به مساله ملی چندین نوع برخورد، از بی‌توجهی محض و نفی گرفته تا کم‌توجهی و فرهی شمردن مساله، تا به نوع دیگری یعنی هر کسی به زهم خود شدیاری جنبش، می‌شود پیدا کرد. حزب توده در برخورد به مساله ملی از تئوری راه رشد و مبارزه ضد امپریالیستی حکومت‌ها به نفی جنبش و حتی تأیید سرکوب آن می‌رسد، سازمان ما در جوانی توجهش به جنبش را اساساً از عنصر اسلحه و مبارزه مسلحانه جلب می‌شود و در دوره توده‌ای شدنش مثل حزب توده در مورد جنبش ملی به تفاوت می‌نشیند، سایر سازمانهای مارکسیستی دیگر از تئوریهای مائو، جنگ مسلحانه و محاصره شهرها به جنبش بها می‌دهند و... خلاصه کلام جنبش ملی و مبارزه دموکراتیک مردم کرد میدان بهره برداریهای تئوری پردازان می‌شود و جنبش ملی بعنوان وسیله‌ای جهت اهداف دیگری بکار گرفته می‌شود. هیچگاه مساله ملی بطور جدی مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش اگر داده می‌شود، در سیاستهای آنها بیان واقعی نمی‌یابد. برای ما که می‌خواهیم در کشورمان نظامی دموکراتیک مبتنی بر پیشرفت و عدالت اجتماعی برقرار گردد، فرهی شمردن مسئله ملی و بی‌توجهی بدان با توجه به مجموعه تجارب موجود، خطری است جدی. صراحت بخشیدن به وجود مساله ملی در ایران، در برنامه و راه‌جویی برای پاسخگویی بدان نشانه تلاش برای برقراری دموکراسی در ایران است. امروزه پاکیزه نهائی‌ها، قسم

خوردن‌ها، قول دادن‌هایی از این قبیل که گویا من کمونیست، من طرفدار سوسیالیسم (با هتاوین مختلف، انسانی و...)، من آزادیخواه، عدالت‌جو، تریخ‌خواه،... مخالف هرگونه استعمار، استثمار، ستمگری و مدافع آزادی، دموکراسی و برابری ملل می‌باشم، بدون تأکید صریح بر روی مساله ملی و ارائه راه‌حل روشن برای آن، خریداری نداشته و باید به ریشخند گرفته شود.

این حدیث خیلی وقت است به حکم تاریخ و زندگی کهنه و مرود اهلام شده است که مبارزه ملی را باید تابعی از مبارزه ضدامپریالیستی کرد. با این استدلال که گویا این یا آن حکومت ضدامپریالیست است و مبارزه آنها جنبه دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری دارد، پس مساله ملی و حل آن فرهی از این مبارزه است و طرح آن صحیح نیست. این حکم هم که می‌گوید حل مساله ملی را باید به برقراری نظام سوسیالیستی موکول کرد، بسی کهنه شده است. چاره چیست؟ آیا باید پذیرفت که ایران ما کشوری است چند ملیتی که هر کدام از ملل آن دارای تاریخچه و زندگی ویژه‌ای است؟ آیا باید برای پاسخ به حقوق آنها از درون آن ویژه‌گیها راه جست؟ آیا در دوران کنونی روش دیگری فیراز روشی که از پیش گفته شد، پاسخگوی مساله است؟ آیا شعار پایه‌ای حق ملل در تعیین سرنوشت خویش واقعا در این دوران کهنه شده و کارائی خود را از دست داده است؟ مثلاً با این استدلال که: "تنها از شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا حد جدائی نمی‌توان شعار روز را در رابطه با مسائل خلق‌ها استخراج کرد".

پس با کدام شعار، با کدام منطق، با کدام روش و برچه پایه، می‌توان شعار روز را در رابطه با ملیت‌ها استخراج نمود؟ به نظر من تکلیف کسانی که این شعار را دور می‌زنند یا آتراتی از کارایی در شرایط امروزه و به نوبه کهنه می‌پندارند، روشن است. آنها راهی جز نفی وجود ملیت‌ها، انکار ستمگری، نفی مضمون دموکراتیک مبارزه ملل تحت ستم، ندارند و تسلیم برخی واقعیت‌هایی که بزور متکی‌اند - مثلاً مرزهای استعماری - می‌شوند و هر آنچه را که بهضرا به حل واقعی

می‌گوید، قطعا انسان دوست مضطرب ما فریاد می‌زد که مردم جواب آتش را ندهند، سلاح برنگیرند، خون ریزی خواهد شد، تا اینجا که او مخالف خون ریزی بود موافقش هستم ولی بعد چه، تکلیف مردم چه بود؟ سرکوب مسلح ادامه می‌یابد، مردم در مقابل با آن مسلح میشدند یا نه؟ تن به سرکوب داده و دیکتاتوری را تحمل می‌کردند؟ نمی‌دانم پاسخ او چه می‌بود، بر سر شرط و شروطش چه می‌آمد؟

خسروشاهی قطعا این مطلب را بیاد دارد که در اوائل انقلاب رهبران درجه اول حزب دموکرات کردستان ایران به حضور خمینی رفتند و خواسته‌های مردم کرد را با زبان بی‌زبانی آنهم در چهار چوبه ایران و حکومت جمهوری اسلامی بیان کردند و جواب خمینی را هم می‌داند که گفت: «در اسلام کرد، فارس، ترک، بلوچ، ترکمن و... همه برابرند و برادر و مشکلی با هم ندارند، پس خودمختاری چه معنائی دارد! این حرفها، حرفهای شیاطین است، در ایران ملیتی وجود ندارد، همه امت واحده‌اند، همه مردم ایران در محرومیت زمان شاهی بوده‌اند، مردم همه مناطق محرومند و...» و آنگاه که فرمان قتل عام را صادر کرد تکلیف مردم کرد چه بود؟ تکلیف مردم ایران چه بود؟ تکلیف سازمانهای سیاسی و مترقی چه بود؟

ملیت‌های ساکن ایران هر کدام با ویژگیهای خاص خود خواسته‌هایی داشتند: ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، ... بویژه کردها، اما همه هر کدام بنوعی و بادرجاتی از خشونت سرکوب شدند، راستی زورمداری را اینها برگزیدند و برانگیختند؟



تصیب ما این بوده است!

نقل شده هبار تنداز سبک و سنگین کردن راهمائی که نه زورمداری را برگزیدند و نه برانگیزاند، از همین جا روشن است که نویسنده را تصمیم بر چه است. برای اینکه زورمداری را برگزیند (که معلوم نیست ملت‌های تحت ستم چگونه زورمداری را برمی‌گزینند) و برنیانگیزاند و جنگ و خون ریزی براه نیافتد (که بسیار هالی است)، ناچار میشود بزورمداری وجود سنگری تن در دهد، وجود ملیت‌ها را نفی کند، از مضمون دموکراتیک مبارزه آن‌ها دست بکشد (که صد البته معلوم است که می‌خواهد برای تأمین دموکراسی در کل مبارزه کند) و در نتیجه خود را از این شر خلاص کند و بگوید:

آقا اصلا ملیتی در کار نیست! بهتر است از مناطق محروم صحبت شود! همه مثل هم شویم (که نیستیم) تا مشکل من هم حل شود و برنامه انقلاب ایران را و فراتر از آن منطقه را بنویسیم!

بدبختی بزرگی است، چه باید کرد که همه مثل هم و برابر حقوق نباشند. همه جنجال‌های تاریخی بر این اساس‌اند. بعضی‌ها ستیگرند، بعضی‌ها ستم‌دیده و علیه ستم‌گری، همه حرف در این است که همه مثل هم شوند، جنگ و خون ریزی پایان پذیرد. به این مساله باید پاسخی مبتنی بر زندگی داد. اگر منظور از این تفکر این باشد (که ته نکر این است) که این مبارزه ملت‌های تحت ستم است که زورمداری را برمی‌گزیند و برمی‌انگیزاند، حرف نادرستی است. اما این تفکر در درون خود هسته درستی هم دارد، بدین معنا! هرگاه مردمی، ملتی برای آزادی، کسب هویت ملی، برابر حقوقی و... حرکت می‌کند سلطه‌طلبان، ستیگران بزورمداری و جنگ و سرکوب متوسل می‌شوند. تا به امروز قانون زندگی جوامع این بوده است.

دور نرویم، کاش نویسنده مقاله مزبور، مقاله‌اش را قبل از مثلا جریانات رومانی و یا همزمان با درگیریهای رومانی می‌نوشت، آنوقت شاید پیشنهاد من به او و همفکرانش این می‌بود که همراه می‌ایستادیم و تماشاگر صحنه می‌شدیم. مردم برای آزادی، در دیکتاتور به خیابانها می‌آیند، در آغاز شرط و شروط خسروشاهی را هم رعایت می‌کنند، اما دیکتاتور و یارانش فرمان آتش می‌دهند، آنگاه منتظر می‌مانند که او چه

ایران پرداخته و می‌نویسد: «در میان خلق‌های آن خصوصت برقرار نیست...» و اتفاقا بچه حداز دقت و انصاف و مروت می‌توان خلق فارس را ستیگر دانست؟ «... امتیاز اصلی‌ای که خلق فارس از آن برخوردار است، این است که زبان رسمی کشور فارسی است. تا چه حدی محصول ستیگری خلق فارس است؟» و از اینجا به نتیجه اصلی و حرف آخر می‌رسد که در ایران:

«بیش از آنکه از «خلقهای محروم» سخن گفته شود باید از «مناطق محروم» سخن به میان آید».

پایه اندیشه کسانی که شعار استراتژیک و دموکراتیک حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را دور می‌زنند چیست؟ در یک کلام نفی وجودی ملت‌ها و بدین ترتیب خیال خود و همه را آسوده کردن که گویا مشکل ایران و لاید سایر کشورهای مشابه را در ارتباط با مساله ملی گشوده‌اند.

امروزه دارد مد می‌شود که هر آنچه را که پایه‌گذاران سوسیالیسم و در این مورد مشخص لنین گفته‌اند باید مردود اعلام شود تا گفته شود، انقلابی اهل علم و نوهستی و گرنه ممکن است در رده انقلابیون عقب مانده بی‌علم و کهنه رده بندی شوی. گویا نویسنده مقاله مزبور را تصمیم بر این است که اینگونه «نو» شود. سراسر مقاله به ما چنین می‌گوید که شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش کارآئی خود را از دست داده و از آن نمی‌شود شعار روز و راه حل جست و چون هزیمتگاه این است بناچار مجبور شده است در نتیجه‌گیری، به نفی اراده‌گرایانه ملیت‌ها برسد و از وجود ملت‌ها در ایران «مناطق محروم» را نتیجه گیرد. این همان انحراف قدیمی است اما با سیمای «نو».

روشی را که نویسنده مقاله در پی جوئی راه حل مسئله ملی آنهم از نوع ایده‌آل برای ملت‌ها در پیش گرفته است و از آنجا کارآئی شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را دور زده است، روش ذهنی‌گرایانه، خیرخواهانه و انساندوستانه‌ای است که نیاز درون مردم و نیاز زندگی مردم، برگرفته شده است. خیرخواهی نویسنده تا بدانجا پیش می‌رود که شرط و شروطی را متوجه مبارزه ملت‌های تحت ستم برای کسب هویت ملی و حقوق برابر می‌کند. این شرط و شروط همانطوریکه

منتسب می‌نمایند در حقیقت چیزی جز همان تقسیم و آیه خوردنها و چیزی جز همان راه حل‌هایی که تا بحال در مورد جنبش ملت‌ها (خصوصا کردستان) مرسوم بوده و از طرف احزابی چون حزب توده و بعدها سازمان ما تبلیغ و توجیه می‌شده، نیست و نتایج آن بر همه معلوم است.

بحث بر سر این است با هر روشی که ما برای بررسی و پاسخگویی به مساله ملی (مورد بحث این نوشته کردستان) بکار می‌گیریم، چه حداز دموکراتیسم را دنبال خواهیم کرد که بطور اراده‌گرایانه متضمن نفی خود و از این رهگذر نفی یک ملت با جنبش و تاریخی که زنده است و ادامه دارد نشود؟

برای اینکه شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش که بیان واضح دموکراتیسم پیگر است، دور زده شود به ناچار باید گفته شود که کشور ما چند ملیتی نیست، مساله ملیت‌های آن همده نیست، جنبش‌هایی از طرف ملل مزبور برای رهائی وجود نداشته و ندارد. بدینسان هواملی را که موجبات این جنبش‌ها فراهم می‌کند نادیده گرفته شده و وجود ستیگری انکار گردیده و بلاخره راه حل نجات این می‌شود که: رفع محرومیت برای همه!

این شیوه برخورد بطور مثال در مقاله منتشر شده در نشریه اکثریت شماره ۲۸۹ دی ماه ۱۳۶۸ با امضای مهدی خسروشاهی با عنوان «آذربایجان واحد، کردستان واحد، ترکمنستان واحد و... چه باید گفت و چه باید کرد؟ چه ایده‌آلهائی را باید برای راه حل مساله ملی در نظر داشت؟» تئوریزه شده است. در این مقاله می‌خوانیم:

«کاش با شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا حد جدائی، مسائل ملیت‌ها حل می‌شد. کاش هوامل دیگری در میان نبود، هر ملتی استقلال سیاسی و اقتصادی می‌یافت و صدکل می‌شگفت، بگذار هر کس که می‌تواند مستقل شود، به این شرط که خود براستی آزاد گردد، به آزادی همسایگان خود خدمت کند و پیش از هر چیز سبک و سنگین کند که چه راهی را برود که جنگ و خون ریزی و زورمداری را برگزیند و برنیانگیزاند. اما مساله اصلی همین شرط و شروط است...» مقاله در ادامه به مورد مشخص

افزایش نفوذ بنیادگرایان اسلامی در ترکیه

بقیه از صفحه آخر

تشکیل یک دولت مذهبی به جای دولت کتونی ترکیه‌اند. علاوه بر فرقه نقشبندی، فرقه‌های قدیمی، سلیمانچی و ایسیکچی‌لو از گروه‌های پرنفوذ اسلامی در ترکیه محسوب می‌شوند.

آخرین موفقیت چشمگیر بنیادگرایان، لغو ممنوعیت حجاب در دانشگاه‌های ترکیه بود. دولت آنکارا در ۲۸ دسامبر سال گذشته، بدنبال ماه‌ها کشمکش و درگیری، این ممنوعیت را ملغی کرد. درست هم‌زمان با این عقب‌نشینی دولت، افراطیون مذهبی جنجال جدیدی در مورد استفاده برخی از مجازده‌ها از "بابا نول" برای بالا بردن فروش خود، به راه انداختند. خشم مسلمانان تندرو بطور کلی متوجه برگزاری مراسم سال نو مسیحی در ترکیه است.

اکنون بنیادگرایان می‌کوشند بنای ایاصوفیه استانبول را که هنوز موزه است، به صورت مسجد در آورند. ایاصوفیه در قرن ششم میلادی بدستور امپراتور بیزانس ساخته شد و تا زمان بنای کلیسای پتر در رم، بزرگترین عبادتگاه مسیحیان بود. در سال ۱۴۵۳، به قسطنطنیه (استانبول فعلی) به تصرف ترک‌ها درآمد که ایاصوفیه را به مسجد تبدیل کردند. در سال ۱۹۳۵، دولت مصطفی کمال برگزاری مراسم اسلامی در ایاصوفیه را ممنوع و این عمارت را تبدیل به موزه کرد. اینک گروه‌های اسلامی طوماری با بیش از یک میلیون امضا به طرفداری از مسجد شدن دوباره ایاصوفیه به دولت تسلیم کرده‌اند. دولت، خود را در برابر این خواست، آشتی‌پذیر نشان داده است. اگرچند کونوکمان، عضو کابینه ترکیه گفته است اگر مردم خواهان بازگشایی ایاصوفیه بعنوان مسجد باشند نمی‌توان در برابر این خواست مقاومت کرد. همین وزیر، که وابسته به جناح اسلامی-ناسیونالیستی آنات است، اخیراً در مصاحبه‌ای با روزنامه حریت گفت "اقوام ترک" چین، شوروی و کشورهای اروپای شرقی به زودی قیام خواهند کرد و به استقلال دست خواهند یافت. کونوکمان افزود: "به زودی در

همه جهان، دولت‌های تحت پرچم ترکیه ایجاد خواهند شد." وی قرن بیست و یکم را "قرن ترک‌ها" نامید.

به نظر می‌رسد نیروهای ناسیونالیست و مذهبی افراطی در ترکیه هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک می‌شوند. این "اتحاد مقدس"، که در آناتپ نیروهای واقع‌بین تر این حزب را به تدریج عقب رانده است، به ویژه در جریان وقایع قفقاز استحکام بیشتری یافت. با اینکه مسعود ایلماز، وزیر خارجه گفته‌های کونوکمان را تعدیل کرد و اطمینان داد دولتش، درگیری‌های قفقاز را مسئله داخلی شوروی می‌داند، اما بهره‌برداری سیاسی ناسیونالیست‌ها و بنیادگرایان از مسائل قفقاز تأثیر خود را بر فضای سیاسی در ترکیه گذاشته است. در جریان وقایع قفقاز، هزاران نفر در ترکیه علیه "اشغال آذربایجان" دست به تظاهرات زدند و با شعارهای تندوتیز، خواهان اهرام نیروهای ارتش ترکیه برای کمک به "برادران آذری" در جنگ با ارمنی‌ها شدند.

برای نخستین بار مسلمانان سیاسی شده موفق گشتند طرح بنای یک مسجد در باغ پارلمان ترکیه را به تصویب برسانند. این رویداد از این جهت حائز اهمیت است که از زمان مصطفی کمال، دولت ترکیه خود را یک دولت لائیک (دنیوی، غیر مذهبی) می‌داند و کوشیده است هر گونه نماد درهم‌آمیزی دین و دولت را از میان بردارد. مصطفی کمال در دهه ۲۰ و ۳۰ به اصلاحاتی نظیر الفا خلافت عثمانی، جایگزینی الفبای هربی با الفبای لاتین و رواج شیوه پوشش فربی بجای پوشاک سنتی، دست زد.

دامنه نفوذ بنیادگرایان اینک حتی به ارتش ترکیه نیز که در طول ده‌ها سال پیرو موشی-مصطفی کمال بوده است، می‌رسد. در طول سه سال گذشته صد هادانشجوی انصری که وابستگی آن‌ها به گروه‌های افراطی مذهبی برملا شده بود، اخراج شده‌اند. اما بعید به نظر می‌رسد که این اقدامات توانسته باشد جلوی رشد نفوذ مسلمانان سیاسی در ارتش را بگیرد. در اکثر وزارتخانه‌ها و

ادارات دولتی ترکیه اینک نمازخانه وجود دارد. در برخی ساختمان‌های عمومی جدا کردن آسانسور مردانه و زنانه رسم شده است. در ماه رمضان نهارخوری بسیاری از ادارات دولتی به بهانه "تعمیرات" تعطیل است. تحت فشار بنیادگرایان، در بسیاری از کارخانه‌ها و ادارات، ساعات استراحت مطابق وقت نماز تنظیم می‌شود. وزارت آموزش ترکیه دستور داده است تئوری تکامل داروین از کتاب‌های درسی حذف شود.

زمینه قدرت گرفتن اسلام سیاسی در ترکیه، بحران اجتماعی است. "انقلاب فرهنگی" مصطفی کمال، به عنوان تلاش برای گسست از همه سنت‌های امپراتوری عثمانی، به اهداف خود دست نیافته، بلکه به یک بحران هویت انجامیده است. کمالیسم نتوانسته است در همه هرصه‌های زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی، نظام ارزشی کاملی که بتواند الترناتیوی در برابر بنیادگرایی باشد، ارائه دهد. از این رو بسیاری از طرفداران امروزی افراطی‌گری مذهبی را روشنفکران تشکیل می‌دهند. اما مهمترین پایگاه بنیادگرایان، توده بیکاران و دارندگان مشاغل کاذبند که از روستاها به شهرها مهاجرت کرده‌اند و ساکنان "حلبی آباد"های شهرها هستند.

بنیادگرایی اسلامی از خارج ترکیه نیز تقویت می‌شود. جمهوری اسلامی چندین بار روابط نزدیک خود را با آنکارا به خاطر حمایت از افراطیون مذهبی در ترکیه، به خطر انداخته است. روزنامه‌های تحت کنترل رژیم آخودی، هر از چند گاه، دست به تبلیغات علیه اقدامات "ضد اسلامی" دولت ترکیه می‌زنند. از جمله در طول ماه‌های گذشته درگیری‌ها در مورد منع حجاب در دانشگاه‌های ترکیه، در رسانه‌های ایران بازتاب گسترده‌ای یافت.

اما علاوه بر ایران، حزب اللاهی‌های ترکیه حامیان نیرومند دیگری نیز دارند که در رأس آن‌ها هریستان سعودی است. رژیم سعودی با گذاشتن مبالغ هنگفتی پول در اختیار اخوان المسلمین و سایر فرقه‌های مذهبی در ترکیه، به آنان امکان داده است فعالیت‌های خود را گسترش دهند. بعنوان نمونه در نزدیکی استانبول، روستائی بنام "کفیرات" وجود دارد که

علیرغم اینکه تعداد ساکنان آن از چند صد نفر تجاوز نمی‌کند، بیش از ده مسجد دارد. در این روستا، رادیو و تلویزیون ممنوع است، قوانین شریعت جاری است، و حاکم، یک آخوند است. حتی ورود روزنامه‌ها به این ده قدس است. گفته می‌شود ساکنان این روستا از کمک‌های مالی هریستان سعودی امرار معاش می‌کنند. نمونه دیگر، مدارس شبانه‌روزی فرقه‌های مذهبی است که در آن، کودکان را تحت تربیت سخت اسلامی قرار می‌دهند. به گزارش روزنامه جمهوری، طبق یک آمارگیری در چهار سال پیش، در فرب آناتولی ۳۵۰ مدرسه شبانه‌روزی فرقه سلیمانچی وجود داشت که در آن ۱۰۰ هزار کودک در سنین هفت تا پانزده ساله تربیت می‌شدند. تعداد مساجد در ترکیه به ۷۲ هزار رسیده است. در استانبول طی این مدت، هر سال ۷۰ مسجد جدید ساخته شده است. از آغاز دهه ۸۰، شمار نشریات مذهبی بیش از دو برابر شده است. تعداد دبیرستان‌های مذهبی ظرف کمتر از ۲۰ سال از ۴۰ به ۳۸۳ رسیده است. ظرف ده سال، شمار دانش‌آموزان این دبیرستان‌ها بیش از دو برابر شده و اکنون بالغ بر ۳۵۰ هزار نفر است. در مدرسه عالی اداری آنکارا، حدود ۴۰ درصد دانشجویان را دانش‌آموزان سابق دبیرستان‌های مذهبی تشکیل می‌دهند. این دانشجویان پس از پایان تحصیلات خود، مقامات عالی را در دستگاه اداری اشغال می‌کنند. تعداد آموزشگاه‌های قرآن که به سبک مکتب‌خانه‌های قدیمی به کودکان خواندن الفبای هربی و کتب مذهبی را می‌آموزند، به ۱۰۰ هزار رسیده است و شمار دانش‌آموزان آن حدود ۱۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. به نظر می‌رسد اگر پیشروی بنیادگرایان مذهبی در ترکیه متوقف نشود، تلاش دولت این کشور برای پیوستن به بازار مشترک اروپا آینده‌ای نداشته باشد. در هر حال، آینده پر تلاطمی در انتظار ترکیه است. از یک سو، مبارزه رو به گسترش نیروهای دمکراتیک برای برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و از سوی دیگر، جنبه نیروهای ارتجاعی ملی‌گرا، شوونیست و افراطی اسلامی که برای دست‌یابی به قدرت دورخیز کرده‌اند و سیاست اوزال را سکوی مناسبی برای جهش خود می‌یابند.

وحدت آلمان تنها به ...

مقیه از نسخه آخر

این مورد در قرب، یک سلسله موضعگیری‌های مختلف، از جمله در مورد نتایج ملاقات شما با هلموت کول صدراعظم آلمان فدرال وجود دارد. نظر شما در این باره چیست؟

ج: این در واقع نیز مسئله بسیار مهمی است، یکی از مسائل اصلی سیاست بین‌المللی در حال حاضر، من این مسئله را به دو جنبه تقسیم می‌کنم.

جنبه اول، حق مردم آلمان برای وحدت است. ما هیچگاه منکر این حق نشده‌ایم. می‌خواهم یادآوری کنم اتحاد شوروی بلافاصله پس از جنگ، که برای خلق ما هم مباحثات برحق به پیروزی و هم رنج و صفت نشدنی به بار آورده، موجب نفرت طبیعی از حامیان جنگ شده بود، علیه تقسیم آلمان موضع گرفت. ما، نه مبتکر فکر تقسیم آلمان بودیم و نه مسئول تحول اوضاع در شرایط جنگ سرد.

از این هم فراتر: حتی وقتی دو دولت آلمان ایجاد شده بودند، دولت شوروی به اتفاق جمهوری دموکراتیک آلمان (ج. د. آ.)، همانکمان به اصل وحدت آلمان وفادار ماند. در سال ۱۹۵۵، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (ا. ج. ش. س.) از پیشنهاد ج. د. آ. برای احیای دولت سراسری آلمان، پشتیبانی کرد. در دهم مارس ۱۹۵۲، دولت شوروی برنامه‌ای جهت اتحاد آلمان در یک کشور واحد دموکراتیک و بی‌طرف، ارائه نمود. قرب، این پیشنهاد را رد کرد. در سال ۱۹۵۴ ما طی یک کنفرانس وزرای خارجه در برلین پیشنهاد تشکیل آلمان واحد و غیر نظامی را دادیم. این پیشنهاد پنج رد شد. یک سال بعد، در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶، دولت شوروی پیشنهاد کردیک آلمان واحد با دولتی که از انتخابات آزاد فرا روید، تشکیل شود و با این دولت، یک قرارداد صلح به امضا برسد. به این پیشنهاد هم توجهی نشد. در ۵۸-۱۹۵۷، پیشنهاد تاسیس کنفدراسیون آلمان که از سوی ج. د. آ. ارائه گردید و مورد حمایت فعال مارتار گرفت، حتی به بحث هم گذاشته نشد. در سال ۱۹۵۹، در یک کنفرانس وزرای خارجه چهار قدرت، یک پیشنهاد دیگر شوروی مطرح شد. پیشنهاد انعقاد یک قرارداد صلح با یک آلمان یکپارچه و متحد شده که عضو هیچ گروه بندی نظامی-سیاسی نباشد، اما از یک پتانسیل نظامی مهم، برخوردار

گردد. این پیشنهاد همانقدر به موفقیت رسید که پیشنهادهای قبلی.

با این حال در جریان انعقاد قرارداد مسکو (میان شوروی و آلمان غربی-م.) نیز ا. ج. ش. س. در چشم‌انداز، قلبه بر شکاف آلمان را منتفی ندانست. اثباتی بر این امر، این است که دولت ما، نامه درباره وحدت آلمان را که در ارتباط با امضای این قرارداد از جانب برانت و شل ارائه شد، پذیرفت.

این از واقعیات. می‌بینید که این مسئله برای ما تازگی ندارد. همانگونه که من بارها بطور هلنی و نیز در دیدارها با سیاستمداران آلمانی گفته‌ام، ما بنا را بر این می‌گذاریم که روال تاریخ به گونه‌ای بوده است که دو دولت آلمانی ایجاد شوند، و تاریخ در این باره نیز باید تصمیم بگیرد که ملت آلمان بالاخره در چه شکل دولتی موجودیت خواهد داشت. اکنون، تاریخ با سرهم غیر منتظره‌ای به حرکت درآمده است. نظر به این امر، ما یک بار دیگر تاکید می‌کنیم که مردم آلمان خود باید تعیین کنند که اتحاد کشورشان چگونه در چه موعد و به چه اشکالی باید صورت گیرد. در این مورد در گفتگوها با هانس مودرو، و اندکی بعد با هلموت کول نیز سخن به میان آمد. اما این تنها یک جنبه مسئله است، و تنها موضوعی هم نیست که در این گفتگوها بدان پرداخته شد. س: منظور شما چیست؟

ج: قبل از هر چیز می‌خواهم بگویم که وحدت آلمان، تنها به آلمانی‌ها مربوط نمی‌شود. هر قدر هم که برای حق ملی مردم آلمان احترام قائل باشیم، موقعیت به گونه‌ای است که نمی‌توان تصور کرد آلمانی‌ها مابین خود به توافق برسند و سپس به سایرین پیشنهاد کنند که تنها تصمیمات اتخاذ شده از سوی آنها را مورد تأیید قرار دهند. مسائل بنیادینی وجود دارد که جامعه ملل باید از آن آگاهی داشته باشد و در آن، هیچ‌گونه اجماع مجاز نیست.

علاوه بر این، باید از ابتدا روشن باشد که نه روند نزدیکی میان جمهوری فدرال آلمان (ج. ف. آ.) و ج. د. آ. و نه یک آلمان واحد، نباید تهدیدی یا لطمه‌ای متوجه منافع ملی همسایگان و به طور کلی یک طرف دیگر، به بار آورد. طبیعی است که به زیر سؤال بردن مرزهای ظرفهای دیگر، به کلی منتفی است. در کنار خدشه‌ناپذیری مرزهای ایجاد شده در نتیجه جنگ

دوم جهانی، که مهمترین نکته است، مسائل دیگری نیز در نتیجه جنگ ایجاد شده است. هیچکس، مسئولیت چهار قدرت را لغو نکرده است. (پس از جنگ، شوروی، آمریکا، انگلیس و فرانسه مسئولیت اداره آلمان را برعهده گرفتند-م.) تنها خود این قدرت‌ها هستند که می‌توانند از خود در این مورد سلب مسئولیت کنند. هنوز قرارداد صلح با آلمان وجود ندارد. اما فقط چنین قراردادی است که می‌تواند بر اساس حقوق بین‌الملل، به طور نهایی جایگاه آلمان در ساختار اروپا تعیین کند.

به مدتی طولانی، امنیت هرگونه که بود، از طریق موجودیت دو نظامی-سیاسی، یعنی سازمان پیمان ورشو و ناتو، پابرجا نگه داشته شده است. تا کنون تنها زمینه‌های شکل‌گیری یک سیستم جدید امنیت در اروپا دیده می‌شود. از این رو، نقش این دو اتحاد نیز به جای خود می‌ماند، اگر چه با کاهش رویارویی نیروهای مسلح، کاستن از جنبه نظامی-امنیتی پیمانها و تقویت جنبه‌های سیاسی فعالیت آنها، این نقش دچار تغییر اساسی می‌شود. در نتیجه، وحدت آلمان نیز باید با توجه به این شرایط، یعنی با توجه به منتفی بودن احتمال در موازنه نظامی-استراتژیک میان این دو سازمان بین‌المللی، تحقق پذیرد. در این مورد باید روشنی کامل حکمفرما باشد.

و اما نکته آخر، از آنچه گفته شد برمی‌آید که روند وحدت آلمان، بیوندار گانیکسی باکل روند اروپایی دارد و باید با آن، با خط‌اصلی آن، یعنی شکل‌گیری یک ساختار اساسا جدید امنیت اروپا که جای ساختار دو بلوک را خواهد گرفت، هم‌زمان جریان یابد.

س: اما آیا در این روند نوعی تبعیض علیه سایر کشورهایی که در جنگ شرکت داشتند، وجود ندارد؟ ج: این سؤال، برحق است. دقیقا به همین دلیل، ما مکانیزم "دو و چهار" را با روند تمام اروپایی پیوند می‌دهیم، بدون اینکه حق تاریخا شکل گرفته چهار قدرت را محدود کنیم، و در عین حال نسبت به منافع ویژه سایر کشورها که در این فرمول نادیده گرفته شده‌اند، تفاهم داریم. در نتیجه، ما حق مشروع این کشورها در دفاع از منافع ملی خود را درک می‌کنیم. منظور من، قبل از همه لهستان است - خدشه‌ناپذیری مرزهای پس از جنگ این کشور و

نیز مرزهای سایر کشورها، باید تضمین شود. تنها یک اقدام حقوقی بین‌المللی، می‌تواند چنین تضمینی را تشکیل دهد.

س: بنظر شما در مورد نگرانی‌های همین مردم شوروی و برخی دیگر از ملل اروپایی از ایجاد یک دولت واحد آلمان در مرکز اروپا چیست؟

ج: هم به لحاظ تاریخی و هم از نقطه نظر روانی، این نگرانی قابل درک است. هرچند که نمی‌توان منکر این شد که خلق آلمان، از تجربه حکومت هیتلر و جنگ دوم جهانی، درس گرفته است. در دو دولت آلمان، نسل‌های جدیدی رشد کرده‌اند که نقش آلمان را در جهان به گونه‌ای متفاوت از آنگونه که فی‌المثل در طول بیش از صد سال اخیر و بویژه در دوره نازی‌ها تلقی می‌شد، ارزیابی می‌کنند.

طبعاً این نیز مهم است که نه تنها از سوی افکار عمومی ج. ف. آ. و ج. د. آ.، بلکه همچنین در سطح رسمی دولتی، چندبار در برابر همه جهان اعلام گردید: از خاک آلمان دیگر مرکز نباید جنگی آغاز شود. و هلموت کول، در گفتگو با من، توضیحی برای این فرمول ارائه کرد که تعهد آن بیشتر است: در خاک آلمان تنها باید صلح گسترده شود.

این همه درست است. اما هیچ کس نباید پتانسیل منفی‌ای را که در گذشته آلمان ایجاد شده است، نادیده بگیرد. کاملاً غیر قابل تصور است که به تجربه ملل در جنگ، در وحشت و لطمات ناشی از آن، بی‌توجه بمانیم. از این رو بسیار مهم است که مردم آلمان در عین حل مسئله وحدت، مسئولیت خود را فراموش نکنند و از یاد نبرند که هم به منافع و هم به احساسات سایر ملل باید احترام گذاشت.

این امر، به‌ویژه در مورد کشور ما، در مورد خلق شوروی صادق است. خلق ما این حق انکارناپذیر را دارد که مطمئن باشد و در این جهت عمل کند که وحدت آلمان، برای کشورمانه یک ضرر به روحی، نه یک لطمه سیاسی و نه یک زیان اقتصادی به بار آورد، و بالاخره، "هدف" دیرین تاریخ ما را معین می‌کند. تاریخ است که ملل ما را از طریق روابط و منافع همیق مشترک، و سرنوشت ما را - گاه در تصادمات تراژیک - پیوند داده است و به مادر شرایط دوران جدید، این امکان را میدهد که به هم اعتماد کنیم و همکاری سودمندی داشته باشیم.

پیروزی طرفداران اصلاحات

در انتخابات شوروی

در روز یکشنبه چهارم مارس، (۱۳ اسفند) مردم سه جمهوری شوروی روسیه، اوکراین و بلاروسی نمایندگان کنگره خلق و پارلمان‌های این سه جمهوری را انتخاب کردند. حدود ۸۵ درصد کاندیداهای عضو حزب کمونیست بودند. برای رای دهندگان امکان وجود داشت که نمایندگان خود را از میان طرفداران جریان‌های مختلف سیاسی انتخاب کنند. در جمهوری لیتوانی نیز در ۲۸ حوزه انتخاباتی که در روز ۲۵ فوریه هیچ نامزدی حائز اکثریت مطلق نشده بود، انتخابات مرحله دوم برگزار شد.

در فدراسیون روسیه، بزرگترین جمهوری شوروی، مانند خود اتحاد شوروی نخست ۱۹۶۸ نماینده کنگره خلق انتخاب می‌شوند و سپس این عده از میان خود، شورای عالی، پارلمان این جمهوری فدراتیو را بر می‌گزینند. اما در جمهوری‌های دیگر نمایندگان پارلمان مستقیماً در معرض انتخاب قرار گرفتند.

در جمهوری فدراتیو روسیه، ۶۷۵۰ کاندیدا داوطلب نمایندگی شده بودند که همدتا به سه جریان سیاسی وابسته‌اند: "بلوک میهنی" که دارای سمت‌گیری ناسونالیستی روس است، "بلوک روسیه دموکراتیک" که برای تسریع اصلاحات فعالیت می‌کند، و نامزدهای انتخاباتی طرفدار مشی فکلی رهبری شوروی.

نتایج انتخابات، حاکی از موفقیت نامزدهای طرفدار اصلاحات است. در بیش از نیمی از حوزه‌ها، انتخابات در نتیجه هدم کسب اکثریت مطلق آرا توسط کاندیدها به مرحله دوم کشیده شد.

بوریس یلتسین، چهره سرشناس مدافع سربت بخشیدن به اصلاحات، در شهر سورد لوسک زادگاه خود توانست با کسب بیش از ۸۵ درصد آرا به عضویت کنگره نمایندگان خلق در آید. وی قصد دارد به عنوان صدر هیات رئیسه شورای عالی جمهوری روسیه انتخاب شود. ویتالی وروتیکوف عضو دفتر سیاسی حزب و صدر

ترانسیسکو مایورگا، مشاور اقتصادی ویولتا چامورو، رئیس جمهوری آینده نیکاراگوئه، اعلام کرد دولت آتی این کشور به مالکان اراضی مشمول اصلاحات پس از انقلاب، فرامت خواهد پرداخت.

وی افزود این فرامت به صورت اوراق قرضه دولتی خواهد بود. آن بخش از اراضی که بایر مانده‌اند، اجاره داده خواهد شد و بدین منظور، اولویت با صاحبان پیشین زمین‌ها خواهد بود. مایورگا گفت هیچ‌دفعاتی نباید از آینده وامه داشته باشد زیرا "امکان اعتراض" به تصمیمات وجود خواهد داشت.

اونو، "اتحاد ملی ایوژیسیون" که در انتخابات ۲۵ فوریه پیروز شد، ساندینیست‌ها را متهم به مسلح کردن طرفداران خود کرده است. در همین حال، روزنامه‌های نیکاراگوئه که به دو طرف وابسته‌اند، هر یک طرف مقابل را به تعرض و تهدید علیه مخالفان متهم می‌کنند. یک سخنگوی کنترا اعلام کرد ضدانقلابیون تا پیش از آغاز ریاست جمهوری چامورو سلاح‌های خود را

نیکاراگوئه: پرداخت فرامت به مالکان سابق؟

تحویل نخواهند داد. وی خواهان انحلال ارتش نیکاراگوئه شد. اونو از هم اکنون دست به برقراری ارتباطات "سیاسی و اقتصادی" با خارج زده است. قرار است یک هیات عالی رتبه از این ائتلاف، به آمریکا و ژاپن سفر کند. چامورو در یک گفتگو با هفته نامه آلمانی اشپیگل گفت دولت وی نه تنها از آمریکا، بلکه از کوبا و اتحاد شوروی نیز انتظار کمک اقتصادی دارد.

چامورو هفته گذشته از کستاریکا دیدار کرد. وی در جریان این دیدار گفت تصد دارد پس از احراز مقام ریاست جمهوری در ۲۵ آوریل، فیر نظامی شدن کل منطقه آمریکای مرکزی را پیشنهاد کند و بدین منظور، دست به کاستن از نیروهای ارتش نیکاراگوئه بزند. چامورو افزود در صورت تحقق این برنامه، ارتش نیکاراگوئه که هم اکنون از ۷۵ هزار نفر تشکیل شده است، به تدریج کوچک تر خواهد شد.

دانیل اورتگا که هنوز ریاست جمهوری را بر همد دارد، در روز دوشنبه ۵ مارس خواستار حفظ

قدرت ارتش و نیروهای امنیتی کشور پس از به قدرت رسیدن رئیس جمهوری جدید شد. اورتگا اظهار داشت در صورتی که واحدهای کنترا و یا اعضای گارد ملی سوموزا جای ارتش کنونی را بگیرند، در نیکاراگوئه "جنگ سراسری" در خواهد گرفت. اورتگا در همین حال تاکید کرد آماده همکاری برای تحویل مسالمت آمیز قدرت است. از مذاکرات درباره خلع سلاح باندهای کنترا گزارش‌های ضدو نقیضی رسیده است. در حالیکه خائیم کودرا، فرستاده ویژه خانم چامورو به هندوراس پس از گفتگو با کنترا گفت شورشیان شرطی برای خلع سلاح تعیین نکرده‌اند، پیه ماتوس فرمانده ضدانقلابیون اعلام کرد کنترا تا زمانی که دولت جدید "بتواند امنیت آنها را تضمین کند" مسلح باقی خواهد ماند. وی افزود شورشیان تنها به شرطی به نیکاراگوئه باز خواهند گشت که بتوانند تا هنگام آغاز ریاست جمهوری چامورو اسلحه خود را حفظ کنند. فرستاده چامورو خواهان انحلال ارتش نیکاراگوئه شد زیرا به ادعای وی، این ارتش در خدمت جبهه ساندینیست‌هاست.

شکست کودتای ارتجایی در افغانستان

بقیه از صفحه آخر

اشغال چند نقطه استراتژیک زده‌اند، نام برد. بر خلاف حکمت یار، "دولت موقت" شورشیان افغانی مستقر در پیشاور، اعلام کرد با کودتای چپان ارتباطی ندارد و از هیچ طرف درگیری حمایت نمی‌کند. حکمت یار چندی پیش از "دولت موقت" کناره گرفت.

احمد سرور سفیر افغانستان در هند اعلام کرد در نخستین ساعات روز چهارشنبه، نیروهای دولتی، در وزارت دفاع که به اشغال کودتای چپان در آمده بود، مستقر شدند. وی افزود رئیس جمهوری افغانستان این خبر را تلفنی به اطلاع اورسانده است.

خبرگزاری تاس در تفسیری، وقوع کودتا در افغانستان را "بسیار نگران کننده" و "ضربه‌ای به امیدها برای برقراری سریع صلح در افغانستان" خواند و آن را محکوم کرد.

کابل پخش شد، اظهار داشت تنها در پایگاه هوایی بگرام واقع در ۵۰ کیلومتری شمال کابل زدو خوردهایی ادامه دارد.

نیروهای وفادار به دولت، موفق به دستگیری ژنرال طنبی نشدند. نجیب الله در روز چهارشنبه گفت که کودتای چپان به مجازات خواهند رسید. در همین روز، چند افسر عالی رتبه افغانی به پاکستان پناهنده شدند. به گزارش خبرگزاری پناهنده وابسته به ضدانقلاب افغانستان، یک هواپیمای مدل آنتونف حامل حداقل ۱۴ نفر در شمال قریب پاکستان به زمین نشست. این گزارش حاکی است هفت ژنرال از سرنشینان این هواپیما بوده‌اند.

گلبدین حکمت یار، رهبر "حزب اسلامی"، در یک کنفرانس مطبوعاتی، از چند واحد نظامی که علیه دولت قیام کرده و دست به

فعلی هیات رئیسه شورای عالی روسیه نیز در حوزه انتخاباتی خود در شمال قفقاز به پیروزی رسید.

در جمهوری فدراتیو روسیه به گفته یک سخنگوی "بلوک روسیه دموکراتیک" بسیاری نامزدهای این بلوک به مرحله دوم انتخابات که روز ۱۸ مارس برگزار خواهد شد، راه یافتند.

در اوکراین نیز طرفداران اصلاحات موفقیت‌هایی کسب کردند. آناتولی دوتسنکو سخنگوی "اتحاد هلسنیکی"، سازمان طرفدار اصلاحات در این جمهوری، اظهار داشت در ۸۵ درصد حوزه‌ها، نامزدهای این گروه یا انتخاب شده‌اند و یا به مرحله دوم راه یافته‌اند. ولادیمیر ابواشکو، دبیر اول حزب کمونیست اوکراین، نتوانست در مرحله اول به پیروزی دست یابد و باید در مرحله دوم با یک نماینده جنبش ملی "روخ" رقابت کند. در مقابل، سه تن از رهبران همد این جنبش در حوزه دیگری مستقیماً انتخاب شدند.

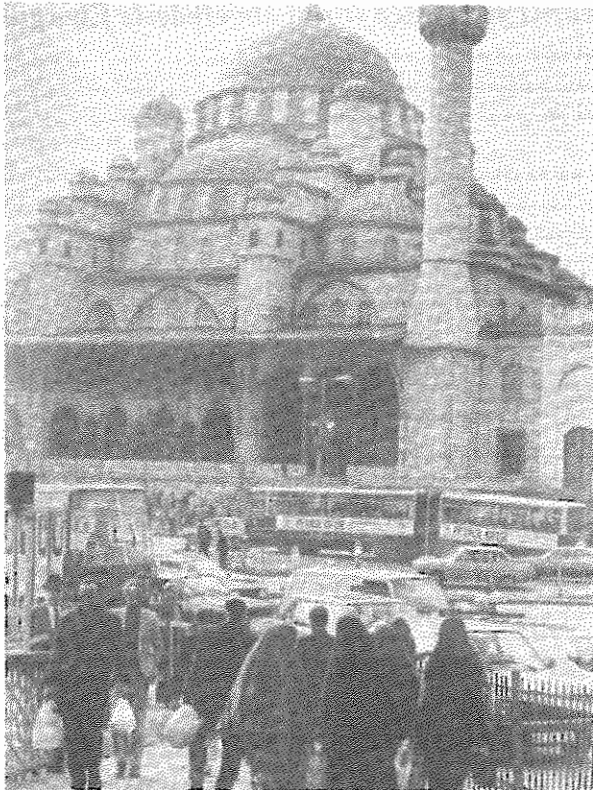
افزایش نفوذ بنیادگرایان اسلامی در ترکیه

از آغاز ریاست جمهوری تورگوت اوزال، افراطیون مذهبی فعال تر شده‌اند

نخست وزیر، اولین رئیس دولت ترکیه پس از اصلاحات مصطفی کمال (آتاتورک) بود که به سفر حج رفت. اوزال در دهه ۷۰، عضو حزب بنیادگرای افراطی "سلامت" به رهبری نجم‌الدین ارباکان بود. خانواده رئیس جمهور ترکیه، پیرو فرقه نقشبندی است که در قرن چهاردهم میلادی تاسیس شده و در میان فرقه‌های مذهبی ترکیه، بیش از همه نفوذ دارد. این فرقه‌ها که بطور نیمه هلنی فعالیت می‌کنند، خواهان بقیه در صفحه ۱۳

در ترکیه نفوذ بنیادگرایان اسلامی گسترش یافته است. از هنگامی که تورگوت اوزال رهبر وقت حزب "مام وطن" جای ژنرال کنعان اورن را در مسند ریاست جمهوری گرفته، افراطیون مذهبی برای تحمیل اهداف ارتجاعی خود به جامعه ترکیه، امکانات مساعدتری یافته‌اند.

در درون حزب "مام وطن" (آناپ)، مذهب‌یون تندرو مواضع مهمی در دست دارند. تورگوت اوزال در زمان تصدی پست



استانبول، محل تلاقی فرهنگ کمالیستی و اسلامی

شکست کودتای ارتجاعی در افغانستان

در روز سه شنبه ۱۵ اسفند، یک کودتا در جمهوری افغانستان به وقوع پیوست. ژنرال شهنواز اطنی، وزیر دفاع دولت نجیب‌الله، رهبری این کودتا را برعهده داشت. رئیس جمهور افغانستان در روز سه شنبه پس از برکناری ژنرال اطنی از سمت وزارت دفاع، اعلام کرد کودتاچیان در صورتی که سلاح‌ها را به زمین بگذارند، از تعقیب کیفری در امان خواهند ماند.

نجیب‌الله در روز سه شنبه طی یک سخنرانی که چند بار از رادیو پخش شد، اظهار داشت نبرد با عوامل کودتا همچنان ادامه دارد. اندکی پیش از پخش نطق نجیب‌الله، خبرگزاری شوروی تاس گزارش داد بعد از ظهر سه شنبه نیز به گوش می‌رسید. این گزارش حاکی است که منطقه فرودگاه بین‌المللی کابل و وزارت دفاع نیز صحنه تیراندازی بود. خبرگزاری چکسلواکی خبر داد که واحدهای ارتش، در هر دو سو به نبرد مشغولند. خطوط تلفن و تلکس قطع شد و تنها سفارتخانه‌های مستقر در کابل با خارج ارتباط داشتند. پست شوروی نیز اعلام کرد میان مسکو و کابل ارتباطات قطع شده است.

در روز چهارشنبه نیز کودتای کابل کاملاً سرکوب نشده بود. دیپلمات‌های غربی گزارش دادند در این روز، نبردها در پایتخت افغانستان ادامه داشت. در همین حال در همین روز دکتر نجیب‌الله اعلام کرد تلاش برای سرنگونی دولت، به بهای جان عده زیادی تمام شده، اما هتیم مانده است. رئیس جمهوری افغانستان طی نطقی که ظهر چهارشنبه از رادیو هواپیما بمباران شد، بگفته همین بقیه در صفحه ۱۴

دکتر نجیب‌الله در پیام رادیویی خود، ژنرال اطنی، رهبر کودتا را متهم کرد که با گلبندین حکمت‌یار، سرکرده باند ضدانقلابی حزب اسلامی دست به توطئه مشترکی زده است. به جای اطنی، اسلام وطن‌جار که وزارت کشور را برعهده داشت، به وزارت دفاع منصوب شده است.

به گفته دیپلمات‌های غربی، در روز سه شنبه شهر کابل توسط چند هواپیما بمباران شد. بگفته همین بقیه در صفحه ۱۴

گارباچف:

وحدت آلمان تنها به آلمانی‌ها مربوط نیست

روزنامه پروادا در شماره ۲۱ فوریه خود، مصاحبه‌ای با میخائیل گارباچف در مورد مساله آلمان به چاپ رساند. گارباچف در این مصاحبه به تشریح مواضع دولت شوروی در قبال وحدت آلمان و مسائل مربوط به آن پرداخته

است. ترجمه بخش مربوط به آلمان این مصاحبه را می‌خوانیم: س: هیات تحریریه مانده‌هایی دریافت می‌دارد که در آن تقاضا می‌شود به بررسی مسئله وحدت آلمان بپردازیم. می‌دانید که در

بقیه در صفحه ۱۴

AKSARIYAT
NO. 296
MONDAY, 12. Mar. 90

آدرس: Address:
RUZBEH
POSTFACH 1810
5100 AACHEN
W. GERMANY

حساب بانکی
AUSTRIA - WIEN
BAWAG
(BANK FÜR ARBEIT UND WIRTSCHAFT)
NR. 02910701.650
DR. GERTRAUD ARTNER

با جمع آوری کمک مالی
فدائیان خلق را در انجام
وظایف انقلابی
یاری دهید